



انتظارات امام زمان (عج)

توقعات و انتظارات امام زمان (عج) از شیعیان

سید مهدی شمس الدین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انتظارات امام زمان عليه السلام

(توقعات و انتظارات امام زمان عليه السلام از شیعیان)

سیدمهدی شمس‌الدین

شمس الدین، سید مهدی، ۱۳۳۷-

انتظارات امام زمان علیه السلام (توقعات و انتظارات امام زمان علیه السلام از شیعیان) / سید مهدی شمس الدین - تهران: مؤسسه توسعه فرهنگ قرآنی،

۱۳۷۹.

۷۹ ص.

شابک: X-۶-۹۲۰۰۸-۹۶۴

۱. مهدویت - انتظار ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق.

- - غیبت الف. عنوان.

۲۹۷/۴۶۲

۱۸ الف ۸ ش / BP۲۲۴

انتظارات امام زمان علیه السلام

سید مهدی شمس الدین

ناشر: مؤسسه توسعه فرهنگ قرآنی

نوبت چاپ: دوم ۱۳۸۰

شمارگان: ۵۰۰۰

حروفزنی: قرآنشر

چاپ: قدس

شابک: X-۶-۹۲۰۰۸-۹۶۴

ISBN: 964-92008-6-X

مرکز پخش

انتشارات شفق / قم، خیابان شهدا

تلفن ۷۴۱۰۲۸ / دورنگار ۷۴۴۸۳۶

«کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است»

قیمت ۳۵۰۰ ریال

«هوالمحبوب»

این اثر ناقابل را با تمام
اجر و پاداشی که بر آن
مترتب است - ان شاء الله
تعالی - تقدیم روح بلند
و جاودانه پدر عزیزم
می‌کنم که در زندگی
هرچه دارم از او
آموخته‌ام.
سید مهدی

آغاز ۹

بخش اول: دانستیهای لازم

۱۱-۲۴

شرایط یا علایم ۱۳	در خاطر امام ۱۹
شرایط ظهور ۱۴	موانع ملاقات ۲۰
علایم ظهور ۱۴	احساس حضور ۲۲
صفات یاران امام زمان (عج) ۱۶	دیدار؛ چرا نه؟ ۲۴
ملاقات با امام زمان (عج) ۱۷	

بخش دوم: انتظارات و توقّعات امام زمان (عج)

۲۵-۷۷

نافله، عاشورا ۲۷	ثروت اندوزی و فشار بر ضعیفا ۳۲
توسّل به حضرت زینب (س) ۳۰	دوری از گنهکاران ۳۳
رهایی از هوای نفس ۳۱	نماز جماعت، صلّه رحم و... ۳۴
بدنبال ظهور ۳۲	قرآن و دعا ۳۶

۵۴ نماز حاجات	۳۹ احترام پدر و مادر
۵۷ رعایت حلال و حرام	۴۱ اطاعت از ولیّ فقیه
۵۸ دعای فرج	۴۲ نماز شب
۵۹ حرکت در مسیر رضایت امام	۴۳ زیارت جامعه
۶۱ مبارزه با ظلم و باطل	۴۵ رعایت حقّ الناس
۶۲ دین مداری	۴۵ تسلیم و مطیع امام (ع)
۶۳ انجام مستحبات	۴۶ دلبسته یار باش، نه مال و منال
۶۴ نماز جعفر طیّار	۴۹ مسجد جمکران
۶۶ اطاعت از ولیّ خدا	۴۹ گریه فراق
۶۷ عشق به امام (ع)	۵۰ استغفار از گناه
۶۷ در انتظار یار	۵۱ همه کاره عالم
۶۸ توسّل به مهدی (عج)	۵۲ فقط عمل به دستور
۷۴ بیان نعمت‌ها	۵۴ رفع حاجت گرفتاران
۷۸ حُسن ختام
۷۸ نور در لسان نور

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آغاز

کتاب حاضر مجموعه‌ای است از پیام‌ها و انتظارات امام زمان، حضرت حجّة بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، که در ضمن تشرّف بعضی از افراد صالح و پرهیزکار به محضرشان بیان فرموده، یا در پاسخ به سوالات مرقوم و یا در نامه‌ای به شیعیان مخلص و واقعی خود مکتوب نموده‌اند که حاصل این پیام‌ها و توقیعات، خواست‌ها و توقّعات آن حضرت از شیعیان و پیروانشان است و ما با این هدف که شیفتگان و ارادتمندان آن امام همام بهتر بدانند مولی و مقتدایشان از آنان چه می‌خواهد و چگونه بودن و زیستنی را می‌پسندد، به گردآوری و تنظیم این مجموعه اقدام نموده‌ایم.

در این مجموعه، بیش از پنجاه مطلب و نکته مهم مورد توصیه و تأکید امام زمان علیه السلام آمده است که امیدواریم با عمل بدانها، موجبات رضایت و خُرسندی حجّة معصوم پروردگار در این عصر و زمان فراهم گردد. البته سعی بر این بوده است که مطالب گزینش شده، از نظر متن و سند دارای

اتقان و استحکام لازم و کافی باشند و گرنه جای داشت که موارد بیشتری بدان بیفزاییم.

در اینجا لازم می‌دانم از تلاش صادقانه و خالصانه جناب آقای اوحدی، که در تنظیم این مجموعه سعی فراوانی کرده‌اند و عمده کار بر دوش ایشان بوده است، تقدیر و تشکر نموده، از حضرت بقیة الله الاعظم (ارواحنا له الفداء)، برایشان اجر و پاداش جزیل طلب نمایم.

امید است خداوند منان، همه ما را در زمره پیروان صدیق و رهروان مطیع ولی عصر علیه السلام قرار داده، با ظهور موفور السرور و ملکوتی حضرتش، بر ما منت نهد و حکومت عدل بی‌بدیل و آسمانی آن حضرت علیه السلام را در زمان حیات ما محقق سازد، ان شاء الله.

لازم به توضیح است که در این کتاب با دو بخش تحت عناوین: «دانستنی‌های لازم» و «انتظارات امام زمان علیه السلام» آشنا می‌شوید، که امیدوارم مورد قبول قرار گیرد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

سید مهدی شمس‌الدین - تابستان ۷۹

بخش اول

دانستیهای لازم

«السلام علی المهدی و علی ابائه الطاهرین»

از آنجا که در تمام ادیان و کتابهای آسمانی و در کلمات فرستادگان و پیامبران الهی، به ظهور مُنْجی آخر الزّمان وعده و بشارت داده شده است و مستضعفین جهان و بخصوص شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در انتظار ظهور آن حضرت بسر می‌برند، لذا همگان می‌خواهند با علایم و نشانه‌های ظهور حضرت بقیه الله الاعظم مهدی موعود علیه السلام آشنا شوند؛ برآستی علایم و نشانه‌های ظهور آن حضرت چیست؟ و چه زمانی زمینه ظهور ایشان فراهم می‌گردد؟ در این مقدمه، اشارتی مختصر بدانها خواهیم داشت.

شرایط یا علایم

بین شرایط و علایم ظهور حضرت حجة بنی، فرق بسیار است؛ زیرا شرایط عبارتست از: خصوصیات و ویژگی‌هایی که در تحقق ظهور تأثیر حتمی داشته، با عدم حصول آن، امر ظهور صورت نمی‌گیرد. اما علایم، در امر ظهور دخالت (مستقیمی) نداشته، بدون آنها نیز ممکن است دوران غیبت به

پایان رسیده، امر ظهور تحقق یابد.

آنچه از گفتار و روایات ائمه اطهار علیهم السلام هم که از آنها بعنوان «علایم ظهور» یاد می‌شود، تنها به علایم نزدیک شدن ظهور اشاره داشته است و بس.

شرایط ظهور

با توجه به روایات، مهمترین شرایط ظهور امام زمان علیه السلام، دو چیز است:

(۱) تربیت عمومی و رشد فکری افراد، برای فهم عالی و ایمان به دستورات متعالی اسلام؛

(۲) تربیت و رشد انسان‌هایی مخلص و فداکار که در شماره آنها به عدد «سیصد و سیزده» اشاره شده است و این تعداد، فرماندهان لشکر و مجریان فرامین امام زمان علیه السلام خواهند بود.

علایم ظهور

علایم ظهور حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بر دو قسم دانسته‌اند:

الف) بروز پدیده‌هایی در طبیعت، اعم از آسمانی و زمینی که اختیار انسان در آنها نقشی ندارد. با توجه به روایات، برخی از این پدیده‌ها عبارتند از:

۱) بروز خورشیدگرفتگی در وسط ماه و همچنین ماه گرفتگی در آخر آن (و این امر تاکنون تحقق نیافته است)؛

۲) صیحه‌ای آسمانی (صدایی مهیب و ترسناک) که در سراسر عالم طنین انداز می‌شود؛

۳) ندای آسمانی که در شب جمعه بیست و سوم ماه مبارک رمضان، در تمام نقاط جهان بگوش می‌رسد و در آن نام حضرت مهدی علیه السلام برده می‌شود؛

۴) بارش بارانی فراوان و پر خیر و برکت در اکثر نقاط جهان.

ب) بروز پدیده‌هایی اجتماعی که کاشف از حالات و رفتار مردمان جهان است. با توجه به روایات، برخی از آنها عبارتند از:

۱) خروج دجال و گمراه شدن مردم؛

۲) خروج سفیانی؛

۳) قتل نفس زکیه (سید حسنی).^۱

در رابطه با هر یک از موارد مذکور، مباحث و سؤالات فراوانی مطرح است، از جمله سؤالاتی مانند:

دجال چیست؟ سفیانی کیست؟ صیحه آسمانی چگونه است و چه ترس و وحشتی می‌آفریند؟ خسف بیداء چیست و لشکر ظالمان چگونه در زمین فرو می‌روند؟ جنگ‌های آن زمان به چه تعدادی است و در کجا واقع می‌شوند و چه مقدار به طول می‌انجامد؟ ندای آسمانی که به حقانیت حضرت علی علیه السلام و شیعیانش اشاره دارد، چگونه از ندای شیطان که حقانیت دروغین سفیانی را اعلام می‌کند، قابل تشخیص است؟ و... که

۱. الغیبة: ص ۲۷۰ - اعلام‌الوری: ص ۴۲۶.

ورود در آنها و توضیح و تفسیر هریک و پاسخ به سؤالات متعددی که به ذهن متبادر می‌شود، بحثی طولانی و مبسوط می‌طلبد که در این مقدمه استیفاء جامع آن را امکانی نیست.

صفات یاران امام زمان (عج)

اصبغ بن نباته می‌گوید: روزی امیر مؤمنان، علی علیه السلام، خطبه‌ای ایراد و در آن به امر ظهور و خروج فرزندش حضرت مهدی علیه السلام اشاره فرمود. ابو خالد حلبی سؤال کرد: یا امیر المؤمنین، اوصاف حضرت مهدی را برای ما بیان فرما. آن حضرت فرمود: «مهدی، از نظر خلقت و خلق، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است». آنگاه فرمودند: «آیا می‌خواهید شما را از یاران او و نامهای ایشان با خبر سازم؟»، اصحاب گفتند: آری، یا امیر مؤمنان. پس حضرت فرمودند: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: اولین آنها از «بصره» و آخرینشان از «یمامه» خواهد بود».

آنگاه حضرت عدد اصحاب قائم را بر شمردند و فرمودند: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، آنها را برای من شماره فرمود تا اینکه مطابق عدد اصحاب بدر (سیصد و سیزده نفر) شدند. خداوند، به یک چشم بر هم زدن، آنها را از مشرق و مغرب زمین، نزد خانه کعبه جمع می‌کند...، تا آن مردی که خلقاً و خلقاً و جمالاً شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است از پشت پرده کعبه بیرون آمده، نزد آنها می‌رود و آنان می‌پرسند: آیا تو مهدی موعود هستی، و او می‌گوید: «آری، من همان مهدی موعود هستم». آنگاه می‌فرماید: «درباره

چهل خصلت با من بیعت کنید و راجع به ده خصلت دیگر با من شرط
نمایید». پس احنف از علی علیه السلام پرسید: مولای من، آن خصلت‌ها کدامند؟
حضرت جواب دادند: «آن سیصد و سیزده، با مهدی بیعت می‌کنند که:
دزدی نکنند، زنا نکنند، کسی را به ناحق نکشند، هتک حرمت محترمی
را نمایند، به مسلمانی فحش ندهند و اهانت نکنند، بر کسی هجوم نبرند، کسی
را به غیر حق نزنند، (مردان) به طلا زینت نکنند، خز نپوشند، لباس حریر بر
تن نکنند، مسجدی را خراب نمایند، راه بر کسی نبندند، در حق یتیمی ظلم
روا ندارند، ناامنی ایجاد نکنند، مکر و حيله نمایند، مال یتیم نخورند،
هم‌جنس‌بازی نکنند، از شراب و مسکرات دوری کنند، خیانت نمایند، خلف
و عده نکنند، احتکار نکنند، با پناهنده به نیکی رفتار کنند، شکست‌خوردگان
را در جنگ تعقیب نمایند، مجروحی را به قتل نرسانند، به کم‌راضی باشند،
به جهاد در راه خدا اهتمام ورزند، اخلاص در عمل داشته باشند، در پی
اشاعه عدل و داد در زمین باشند، در عبادت حق کوشا و جدی باشند و ...
آنگاه با لشکریان خود حرکت می‌کند تا اینکه (وادی فتنه‌ها) را پشت
سر می‌گذارد ...»^۱.

ملاقات با امام زمان (عج)

در ذهن بسیاری از شیفتگان حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، همیشه
سؤال وجود دارد و آن اینکه: «با توجه به اینکه در عصر غیبت کبری

۱. الملاحم والفتن: ص ۱۴۵ الی ص ۱۵۰.

بسر می‌بریم، آیا ملاقات با امام زمان علیه السلام امکان‌پذیر است؟»
 ما در کتاب «ساحل انتظار»، بدین سؤال و جواب آن اشارتی داشته‌ایم
 و اینک نیز می‌گوییم: از آنجا که در طول تاریخ اسلام، ائمه اطهار علیهم السلام
 اصحاب و یارانی داشته‌اند که صاحب برخی از اسرار ایشان بوده‌اند و در
 این ردیف می‌توان بزرگوارانی چون: «سلمان، ابوذر، مقداد، میثم و کسبیل»
 از اصحاب حضرت علی علیه السلام، «فضل بن یسار» از یاران حضرت امام
 صادق علیه السلام و «معروف کرخی» از نزدیکان حضرت امام رضا علیه السلام را بر شمرد.
 پس با این گواه می‌توان گفت: قابلیت صعود و ترقی تا مرحله‌ای که
 بتوان جزو اصحاب و یاران نزدیک ائمه اطهار علیهم السلام قرار گرفت، وجود
 داشته است، و اینک نیز چنین است. لیکن در مورد امام زمان، حضرت
 مهدی علیه السلام، و با توجه به عصر غیبت کبرای ایشان، این سؤال مطرح است که:
 «آیا دیدار حضرتش میسر است یا خیر؟».

در جواب این پرسش، ذکر دو نکته لازم می‌نماید:

۱- تحلیل درست و صحیح از امر غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)،
 این است که آن حضرت بر حسب ظاهر غایب است، در حالیکه طبق آیات
 و روایات، اعمال ما را می‌بیند و این ما هستیم که حضور حضرتش را درک
 نکرده، در واقع ما غایب هستیم و آن حضرت حاضر و ناظر! و این امر
 بیانگر غفلت واقعی ما از وجود مبارک و حضور شریف امام است.

تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد

دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی^۱

حال باید ببینیم که آیا ما حضور امام را درک می‌کنیم و آن توجه لازم قلبی و باطنی را نسبت به ایشان داریم، آنگاه متوقع دیدار حضرت باشیم. شاید روایات فراوانی هم که در باب علایم و نشانه‌های ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در کتب مختلف آمده، برای هوشیاری و آمادگی شیعیان و بدر آوردن ایشان از غشوة غفلت باشد.

۲- مسأله ملاقات امام عصر علیه السلام، ریشه‌اش بر می‌گردد به امر توسل، و چون توسل به معنی تام توجه است، لذا کسانی که به آن حضرت توسل قلبی و باطنی داشته‌اند، به فیض بُردنِ حظی از وجود مبارک ایشان رسیده‌اند. چرا که در روایات بسیاری هم به امر توسل به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تأکید و تصریح شده است. البته باید توجه داشت که تمام توسلات، به ملاقات امام زمان علیه السلام منجر نمی‌شوند، لیکن توسل یکی از راههای امکان‌پذیری آن می‌باشد.

در خاطر امام

امام زمان علیه السلام در توقیعی که به جناب شیخ مفید رحمته الله مرقوم نموده‌اند، فرموده‌اند: «... إِنَّا غَيْرُ مَهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لَذِكْرِكُمْ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّوَاءُ وَاصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ...»^۱، یعنی: «... ما در رسیدگی به امور شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نمی‌بریم که اگر چنین بود؛ سختی شدیدی بر شما وارد می‌شد و دشمنان، شما را

۱. احتجاج: ج ۲، ص ۳۲۳.

ریشه کن می ساختند...».

این فرمایش امام زمان علیه السلام از جهتی امیدبخش است، چراکه از توجّه و عنایت ویژه ایشان به شیعیانشان حکایت دارد، و از طرفی مسؤولیت آور، زیرا بیانگر آن است که ما هم در برابر آنهمه لطف و عنایت خاصّ دارای وظیفه و مسؤولیت هستیم. پس باید دید که آیا ما رعایت حال امام خویش می کنیم؟ در حالیکه او فرمود: «ما در رسیدگی به امور شما کوتاهی نداریم!» و خلاصه توجّه به خواست قلبی آن حضرت از ما و برآورده ساختن انتظارات آن امام رئوف (که این مجموعه در پی ارائه آن است) نشان از وفاداری ما نسبت به امام زمان علیه السلام دارد.

موانع ملاقات

امام زمان علیه السلام در نامه ای مرقوم فرموده اند: «تنها مانعی که باعث می شود شیعیان از دیدار ما محروم شوند، اعمال زشت و صفات ناپسندی است که از ایشان به ما گزارش می شود که موجب ناراحتی و درد و رنج ماست، زیرا از آنان انتظار چنین اموری نداریم»^۱.

دل آینه صورت غیبی است ولیکن

شرط است که بر آینه زنگار نباشد^۲

گناه و معصیت، بزرگترین عامل سقوط معنوی و سلب توفیق از

۱. احتجاج: ج ۲، ص ۳۲۳.

۲. سعدی.

انسان است که علاوه بر جنبه‌های تأثیرگذاری تخریبی در قلب و روح و دنیا و آخرت انسان، موجب ناراحتی ولیّ ما، امام زمان علیه السلام و محروم ماندن از توجّه ویژه آن حضرت خواهد بود، زیرا همانگونه که حضرتش فرموده و در روایت نیز وارد است، اعمال ما را به محضرشان ارائه داده، و آن حضرت پیوسته اعمال ما را ملاحظه می‌فرمایند. حال شیعه‌ای که نامه اعمالش از معاصی و گناهان کوچک و بزرگ سیاه شده است، چگونه انتظار دارد که به فیض دیدار امام زمان علیه السلام نائل شود؟!

گویند عثمان بن حنیف، کارگزار حکومت علی علیه السلام در بصره، بخاطر حاضر شدن بر سفره جماعتی مُرفّه، مورد سرزنش امام قرار می‌گیرد و حضرت طی نامه‌ای او را توبیخ می‌فرمایند، در حالی که شاید بتوان گفت که عثمان گناهی مرتکب نشده بود.

خواسته امام زمان علیه السلام از شیعیان خود، انجام واجبات و ترک محرّمات است و گرنه بوده‌اند کسانی که حتی محضر ائمه اطهار علیهم السلام را هم درک کرده‌اند، اما بواسطه عدم پایبندی به دستورات دین و نیز عدم اطاعت قلبی از فرامین ولایی ائمه، در مقابل ایشان قیام کرده، حتی آن بزرگواران را به شهادت رسانده‌اند.

البته در بحث معاصی و اجتناب از آنها باید توجّه داشت که منظور از معصیت صرفاً معاصی جوارحی (مانند: دست، گوش، زبان، چشم و ...) نیست، بلکه این مبحث معاصی عقلی، قلبی و اعتقادی را نیز شامل می‌شود که هر یک به نوبه خود به معنویّت انسان لطمه می‌زنند.

حال با توجه به حساسیت ائمه اطهار علیهم السلام نسبت به معاصی و گناهان شیعیان‌شان، باید در انجام واجبات و فرامین الهی و ترک محرّمات و گناهان به جدّ و جهد بکوشیم و اعمال و رفتار و گفتار خود را طبق اوامر و تأکیدات ایشان تنظیم نماییم تا ان شاء الله مورد رضایت و توجه ویژه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) واقع شویم. یعنی علاوه بر ترک معاصی و انجام واجبات، بایستی بدانچه مورد سفارش و توصیه آنحضرت است نیز متخلق و پای‌بند باشیم. بعنوان مثال در داستانها و روایات فراوانی به توجه خاص و عمیق امام عصر (ارواحنا له الفداء) نسبت به مجالس عزاداری اهل بیت علیهم السلام و بخصوص مجلس عزای حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام، اشاره شده که باید از سُستی و سهل‌انگاری در این امر دوری کرد، اما آنچه مهمّ و مطلوب نظر آن حضرت است (یعنی اقامه مجالس عزا) را نباید به ترویج خرافات و معاصی آلوده ساخت. که این خود از راههای جلب رضایت و محبت آنحضرت است.

احساس حضور

ای بستگان تن؛ به تماشای جان روید

زیرا رسول گفت: تماشا مبارک است

انسان به هر چیزی که انس و علاقه داشته باشد، از غیر آن سلب توجه خواهد نمود و هرچه شدّت و انس بیشتر باشد، کمال انقطاع آن، شفاف‌تر ظهور خواهد کرد. حال اگر کانون انس و توجه انسان، وجود نورانی

حضرت ولی عصر (ارواح العالمین له الفداء) باشد، در کسب کمالات معنوی بسیار مهم و راهگشا خواهد بود.

برای انس یافتن با حضرت بقیة الله علیه السلام، راههای مختلفی وجود دارد:

۱- مطالعه در زندگی و احوال امام زمان علیه السلام: این امر باعث می شود تا عشق آن حضرت در دل احیاء و توجه انسان به وجود مبارکش جلب شود، زیرا آدمی تا چیزی را بخوبی نشناسد، به او دل نمی دهد.

درباره امام زمان علیه السلام، بیش از چهار هزار روایت به ما رسیده است، در حالیکه در مورد نماز به اندازه نصف آن هم روایت و حدیث نداریم. حال برآستی، چقدر از زندگی پُر خیر و برکت امام عصر خود مطلع هستیم؟

۲- ایجاد ارتباط از طریق توسل و ادعیه مخصوص، همراه با تضرع و التماس.

۳- اطاعت از فرامین امام: حضور یا غیاب امام، به اطاعت ما ارتباطی ندارد، زیرا چه در زمان حضور و چه در زمان غیاب، باید مطیع فرامین الهی امام باشیم.

۴- محاسبه نفس: برای یکبار هم که شده، شب هنگام و یا هر وقت دیگر، مکانی خلوت بیابیم و دقایقی چند اعمال خود را در نظر آوریم و یا اینگونه فرض کنیم که در مقابل حضرت حجة بن الحسن علیه السلام ایستاده، کارهای خود را گزارش می دهیم و یک به یک اعمال و احوال خود را برشماریم. آنگاه ببینیم با توجه به کرده های خود، توان و روی نگرستن در چشمان نورانی آن حضرت را داریم؟

بهر حال این نیز از راههای انس با آنحضرت است.

دیدار؛ چرا نه؟

ای عاشقان، ای عاشقان؛ آنکس که ببیند روی او
شوریده گردد عقل او، آشفته گردد خوی او^۱
یکی دیگر از موانع دیدار حضرت صاحب الامر علیه السلام، غفلت از وجود
نازنین ایشان است که چه بسا در یک آن، انسان را دچار سوء عاقبت نماید،
لذا کسی که خواهان درک محضر آن حضرت است، باید غفلت و ریشه‌های
آن را بشناسد و بر آن چیره شود، چرا که غفلت از وجود امام، به نوعی
تکذیب ایشان است، و این طبیعی است که توجه خاصّ به مسأله‌ای نشانه
اهتمام به آن است و غفلت از آن به معنای عدم باور و یقین به آن می‌باشد.
حضرتش خطاب به عیسی جوهری، از شیعیان مخلص و مطیع خود
می‌فرمایند: «اگر تکذیب کنندگان من نمی‌گفتند که: او کجاست؟، کجا
متولد شده؟، آیا کسی او را دیده؟، چه کسی از پیش او آمده؟، چه خبری به
شما داده؟ و چه معجزه‌ای برای شما آورده است؟، لزومی نداشت که مرا
ببینی. ولی به خدا سوگند، مردم با اینکه امیر مؤمنان، علی علیه السلام را می‌دیدند
و محضرش را درک و از وی روایت می‌کردند، ایشان را تکذیب کردند
و حتی نزدیک بود آن حضرت را به قتل برسانند...»^۲.

۱. دیوان شمس.

۲. بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۶۹.

بخش دوم

انتظارات و توقّعات امام زمان علیه السلام

نافله، عاشورا

سیداحمد رشتی، از صلحا و پرهیزگاران روزگار و تاجر ساکن رشت، می‌گوید:

«در سنه ۱۲۸۰ هجری، به قصد حجّ از دارالمرز رشت به تبریز آمدم و در خانه حاج صفرعلی، تاجر تبریزی، منزل کردم. چون قافله نبود، متحیر ماندم، تا آنکه حاجی جبار جلو دار سدهی اصفهانی، بطرف طرابوزن بار برداشت. از او مرکبی کرایه کردم و [بمراهش] رفتم. چون به منزل اول رسیدیم، سه نفر دیگر به تحریض حاجی صفرعلی، به من ملحق شدند؛ یکی حاجی ملا باقر تبریزی، حجه فروش معروف علماء و [دیگری] حاج سیدحسین، تاجر تبریزی و [یکی هم] حاجی علی نامی که خدمت می‌کرد.

به اتفاق روانه شدیم تا رسیدیم به ارزنة الروم و از آنجا عازم طرابوزن شدیم. چون در سایر منازل، غالباً از عقب قافله و با فاصله می‌رفتیم، در یکی از منازل مابین این دو شهر، حاجی جبار جلو دار نزد ما آمد و گفت:

این منزل که در پیش داریم، مخوف است. قدری زود حرکت کنید تا بهمراه قافله باشید. پس ما هم تخمیناً دو ساعت و نیم یا سه ساعت به صبح مانده، به اتفاق حرکت کردیم و بقدر نیم یا سه ربع فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک و بارش برف آغاز شد، بطوری که رفقا هر کدام سر خود را پوشانیده، تند حرکت می‌کردند.

من نیز هرچه [سعی] کردم که با آنها بروم، ممکن نشد تا آنکه آنها رفتند و من تنها ماندم. از اسب پیاده شده، کنار راه نشستم و بسیار هم مضطرب بودم. چون بیش از ششصد تومان برای مخارج راه بهمراه داشتم، و از خطر سارقان و سرمای هوا در امان نبودم. بعد از تأمل و تفکر، بنا بر این گذاشتم که در همین محل بمانم تا فجر طالع شود و به آن منزل که از آنجا بیرون آمده بودیم، مراجعت کنم و از آنجا چند نفر محافظ همراه برداشته، به قافله ملحق شوم. در آن حال در مقابل خود باغی دیدم که در آن، باغبانی بیلی در دست داشت و بر درختان می‌زد تا برف از آنها بریزد. او جلو آمد و با فاصله کمی ایستاد و فرمود: «تو کیستی؟». عرض کردم: رفقایم رفتند و من مانده‌ام و راه را [هم] گم کرده‌ام. به زبان فارسی فرمود: «نافله بخوان تا راه را پیدا کنی». و من مشغول نافله شدم.

بعد از فراغ از تهجد، باز آمد و فرمود: «نرفتی؟»، گفتم: واللّه راه را نمی‌دانم. فرمود: «زیارت جامعه بخوان». من که زیارت جامعه را حفظ نداشتم (و اکنون هم حفظ ندارم و با آنکه مکرّر هم به زیارت عتبات مشرف شده‌ام)، از جای برخاستم و تمام زیارت جامعه را از حفظ خواندم. باز نمایان شد و فرمود: «نرفتی و هنوز هستی؟». مرا بی اختیار

گریه گرفت و گفتم: [هنوز] هستم، [چون] راه را نمی دانم. فرمود: «زیارت عاشورا بخوان». [من که زیارت] عاشورا را حفظ نداشتم (و اکنون نیز حفظ ندارم)، برخاستم و از حفظ به خواندن زیارت عاشورا مشغول شدم، تا آنکه تمام آن را با لعن و سلام و دعای علقمه خواندم. باز آمد و فرمود: «نرفتی و هنوز هستی؟!»، گفتم: تا صبح همین جا خواهم ماند. فرمود: من حالا تو را به قافله می رسانم. پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و فرمود: «تو هم پشت سر من سوار شو». من اطاعت کردم و سوار شدم، اما [هرچه] عنان اسب خود را کشیدم، تمکین نکرد و حرکت ننمود. آن آقا فرمود: «عنان اسب را به من بده» و چنان کردم و او بیل را بر دوش چپ گذاشت و عنان اسب را به دست راست گرفت و به راه افتاد و اسب هم در نهایت تمکین، متابعت کرد. آنگاه دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: «شما چرا نافلة نمی خوانید؟ نافلة، نافلة، نافلة». باز فرمود: «شما چرا عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا». بعد فرمود: «شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه».

در وقت طی مسافت، به نحوه استداره سیر می نمود. یک دفعه برگشت و فرمود: «رفقای شما آنجا هستند». [من هم نگاه کردم، دیدم] که در لب نهر آبی فرود آمده، مشغول وضو به جهت نماز صبح هستند. از الاغ پیاده و به اسب خود سوار شدم.... در آنجا به خیال افتادم که این شخص چه کسی بود که به زبان فارسی حرف می زد؟ و حال آنکه در آن محدوده، زبانی جز تُرکی و مذهبی (غالباً) جز عیسوی وجود نداشت

و [فکر کردم] چگونه مرا به این سرعت به رفقایم رساند. بعد تا نگاه کردم، احدی را ندیدم^۱.

توسل به حضرت زینب (سلام الله علیها)

حضرت آیت الله، حاج میرزا احمد سیبویه، ساکن تهران، از آقا شیخ حسین سامرای که از اتقیاء و اهل منبر در عراق بود، نقل فرمودند:

ایامی که در سامراء مشرف بودم، روز جمعه‌ای طرف عصر، در سرداب مقدس رفتم و دیدم غیر از من، احدی در آنجا نیست و من حالی پیدا کرده، متوجه مقام صاحب الزمان علیه السلام شدم. در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود: «به شیعیان و دوستان ما بگویید که خدا را به حق عمّام، حضرت زینب علیها السلام، قسم دهند که فرج مرا نزدیک گرداند^۲».

تردید نیست که توسل به اهل بیت علیهم السلام مورد توصیه خود ایشان و امام زمان علیه السلام می باشد. در این میان، توجه و توسل به صدیقه صغری، زینب کبری علیها السلام، دارای آثار و برکات مخصوص و مورد تأکید ائمه اطهار علیهم السلام است.

۱. نجم الثاقب.

۲. شیفتگان مهدی علیه السلام: ص ۱۳۹.

رهایی از هوای نفس

حاج غلام عباسی می گوید:

«تابستان سال ۴۷ یا ۴۸ شمسی بود که به زادگاهم، ده دستجرد رفته بودم. مدت‌ها بود که می خواستم جمال مبارک آقا امام زمان علیه السلام را زیارت کنم و برای زیارت آقا، برنامه‌ای شامل دعا و نماز اجرا نمودم و، در آن حال در عشقش گریه می کردم. شبی از شبها که کسالتی هم عارضم شده بود و بنا داشتم طبق دستور پزشک، ساعت دوازده شب دارو بخورم، ساعت نه و نیم خوابیدم و نیت کردم ساعت دوازده بیدار شوم و بیدار هم شدم. چراغ فانوسی که فتیله‌اش را پایین کشیده بودم (تا در موقع حاجت از آن استفاده شود)، خاموش بود. به محض اینکه رفتم آنرا روشن کردم تا، دارو بخورم، دیدم سید جلیل‌القدر و باوقاری که وجودش خانه را روشن کرده، وارد اتاق شد. به مجرد دیدن آن جمال دل آرا، مشغول «ذکر صلوات» شدم. سید آمد تا نزدیک من رسید و من بلندتر صلوات می فرستادم. در این حال آقا به من رو کرد و گفت: «هنوز اسیر نفست هستی؟!». من مانند کسی که او را برق گرفته باشد [خشکم زد] و مثل یخ افسرده شده، خجالت کشیدم. آقا رفت و من به گریه مشغول شدم!.

بدنبال ظهور

مؤمن صالح، حاج محمدعلی می گفت:

«در مسجد جمکران قم، اعمال [مخصوص] را بجای آورده، با همسر می آمدم که دیدم آقای نورانی، داخل صحن مسجد شد و قصد داشت بطرف مسجد برود. گفتم: این سید، در این هوای گرم تابستان، [تازه] از راه رسیده و تشنه است. ظرف آبی به دست او دادم تا بنوشد. پس از آنکه ظرف آب را پس داد، گفتم: آقا شما دعا کنید و فرج امام زمان علیه السلام را از خدا بخواهید تا امر فرجش نزدیک گردد. [آن آقا] فرمود: «شیعیان ما، به اندازه آب خوردنی ما را نمی خواهند، اگر بخواهند، دعا می کنند و فرج ما می رسد». این را فرمود و تا نگاه کردم، آقا را ندیدم. فهمیدم وجود اقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را زیارت کرده ام و حضرتش امر به دعا نموده است^۱». و البته در روایات متعدّد هم در باب دعا برای فرج امام زمان علیه السلام، تأکید بسیار شده است.

ثروت اندوزی و فشار بر ضعیفا

جناب علی بن مهزیار اهوازی رضی الله عنه که یکی از دانشمندان شیعه بود و آنگونه که نقل شده؛ «در عصر غیبت صغری، نوزده بار به قصد ملاقات مولای

۱. شیفتگان مهدی علیه السلام: ص ۱۵۵.

خود، حضرت ولی عصر (عج)، رنج سفر حج و در نوردیدن بیابانهای خشک و بی آب و علف عربستان را به جان خریده است، وقتی در سفر بیستم به محضر مقدّس آن حضرت مشرّف شد؛ آقا به ایشان فرمود: «من شبانه روز چشم براه تو بودم، چرا دیر پیش ما آمدی؟»، عرض کرد: آقا جان من که راهی برای رسیدن به محضر شما نداشتم. حضرت فرمودند: «راهی نداشتی؟، نه چنین نیست، دلیلش آنست که شما به زیاد کردن اموال خود و ثروت اندوزی مشغول شده، مؤمنین ضعیف در فشار بودند. اکنون چه عذر و جوابی داری؟». پس جناب علی بن مهزیار عرض کرد: آقا جان، توبه، توبه، گذشت (یعنی شما عفو فرمایید)^۱.

دوری از گنهکاران

«شیخ الطائفه» در کتاب «غیبه»^۲، داستان ملاقات علی بن مهزیار اهوازی با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را چنین نقل می نماید:

«... همراه من گفتم: پیاده شو که در اینجا سرکشان، ذلیل و جبّاران، خاضع می گردند. آنگاه گفتم: مهار شتر را رها کن. گفتم: بدست کی بدهم؟ گفتم: اینجا حرم قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است، کسی جز افراد با ایمان بدینجا راه نمی یابد و هیچکس جز مؤمن از اینجا بیرون نمی رود. پس من (علی بن

۱. بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۱۲، ذیل حدیث ۶.

۲. کتاب «غیبت»: تألیف شیخ طوسی.

مهزیار)، مهار شتر را رها کردم و با او رفتم تا نزدیک چادری رسیدم، او نخست به درون چادر رفت و به من دستور داد که بیرون از چادر بمانم تا او برگردد. سپس آمد و گفت: داخل شو که در اینجا جز سلامتی چیزی نیست. پس من داخل شدم و آن حضرت را دیدم که نشسته، قدش مانند شاخ شمشاد، پارچه‌ای بر روی لباس پوشیده و قسمتی از آنرا روی دوش خود انداخته، قطراتی از عرق، مانند شبنم بر آن چهره نورانی نشسته بود.

هنگامی که حضرتشان را دیدم، سلام نمودم و جوابی بهتر شنیدم. سپس مرا مخاطب ساخته، احوال مردم عراق را پرسیدند، عرض کردم: آقا، چرا شما از ما دور هستید و ظهورتان بطول انجامیده است؟ فرمودند: «ای پسر مهزیار، پدرم ابومحمد از من پیمان گرفت که در مجاورت قومی نباشم که (گنهکارند و) خداوند بر آنها (بواسطه گناهانشان) غضب نموده است و در دنیا و آخرت مورد نفرت و مستحق عذاب دردناک هستند...^۱»

نماز جماعت، صله رحم و ...

حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی علیه السلام فرمودند:

در [ایام] اقامتم در سامراء، شبهایی را در سرداب مقدس بیتوته می‌کردم، آنهم در شبهای زمستان. در یکی از شبها، آخر شب با اینکه درب سرداب بسته و قفل بود، صدای پایی شنیدم. ترسیدم، زیرا عده‌ای از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بدنبال کشتن من بودند. شمع‌ی را هم که به‌مراه داشتم،

۱. آن حضرت، از جماعتی که اهل معصیتند، پرهیز و دوری می‌نمایند.

خاموش شده بود. ناگاه صدای دلربایی شنیدم که به این نحو سلام داد: «سلام علیکم» و نام مرا بُرد. جواب دادم: شما کیستید؟، فرمود: «یکی از بنی اعمام تو!». گفتم: در بسته بود، از کجا آمدی؟ فرمود: «خداوند بر هر چیزی قدرت دارد». پرسیدم: اهل کجایید؟، فرمود: «حجاز». سپس فرمودند: «در این وقت شب، به چه جهت بدینجا آمده‌ای؟»، گفتم: به جهت حاجتهایی. فرمود: «برآورده شد». آنگاه سفارش فرمود به: نماز جماعت و مطالعه در فقه و حدیث و تفسیر و همچنین به صلّه رحم و رعایت حق استاد و معلّمین و مطالعه و حفظ نهج البلاغه و حفظ دعاهاى صحیفه سجّادیه و....

از ایشان خواستم دربارهٔ من دعا بفرماید؛ دست بلند کرده، به این نحو دعایم کرد:

خدایا به حقّ پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل او، این سیّد را برای خدمت به شرع موفق کن و شیرینی مناجاتت را به او بچشان و دوستی او را در دل‌های مردم قرار ده و او را از شرّ و کید شیاطین، مخصوصاً حسدورزان حفظ کن....

سپس فرمود: با من تربت سیّدالشّهداء علیه السلام است، تربت اصل که با چیزی مخلوط نشده. پس چند مثقالی کرامت فرمود (که مقداری از آن همیشه نزد من بود)، چنانکه انگشتری عقیق نیز عطا فرمود (که همیشه بامن بود) و آثار بزرگی را از اینها مشاهده کرده‌ام. بعد از این، آن سیّد حجازی از نظرم غایب شد^۱.

قرآن و دعا

حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله می‌فرماید:

«در ایام تحصیل علوم دینی در نجف اشرف، شوق زیادی جهت دیدار جمال مولایمان، بقیّة الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) داشتم، لذا با خود عهد کردم که چهل شب چهارشنبه، به نیت زیارت آن حضرت علیه السلام، [با پای] پیاده به مسجد سهله بروم. تا سی و پنج یا سی و شش شب چهارشنبه ادامه دادم که تصادفاً در شبی، رفتنم از نجف به تأخیر افتاد و هوا هم ابری و بارانی بود. در مسیر راه، در شب که می‌رفتم، ناگهان صدای پای را از دنبال سر شنیدم که موجب ترس و وحشت شد. برگشتم، دیدم سید عربی با لباس اهل بادیه است که نزدیک من آمد و با زبان فصیح گفت: ای سید، سلام علیکم. [جوابشان را دادم و] ترس و وحشت بکلی از وجودم رفت (و تعجب آور بود که چگونه این شخص در آن تاریکی مطلق، متوجه سیادت من شد و در آن حال از این مطلب غافل بودم).

به هر حال سخن می‌گفتم و می‌رفتیم. از من سؤال کرد: «کجا قصد داری؟»، گفتم: مسجد سهله، فرمود: «به چه جهت؟»، گفتم: بقصد تشرّف به محضر و زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام.

مقداری که رفتیم، به مسجد «زید بن صوحان» که مسجد کوچکی در نزدیک مسجد سهله است، رسیدیم و داخل مسجد شده، نماز خواندیم و بعد از دعایی که سید خواند و کأنّ دیوار و سنگها با او آن دعا را می‌خواندند، انقلاب عجیب در خود احساس نمودم که از وصف آن عاجزم. سپس فرمود: «سید، تو

گرسنه‌ای، چه خوبست شام بخوری». پس سفره‌ای را که زیر عبا داشت، بیرون آورد و مثل اینکه سه قرص نان و دو یا سه خیار سبز تازه در آن بود(در حالیکه آنوقت چهلۀ زمستان و سرمای شدیدی بود و من باز هم متوجّه نشدم که این آقا این خیارهای تازه را در این فصل از کجا آورده؟). طبق دستور آقا شام خوردم. سپس فرمود: «بلند شو تا به مسجد سهله برویم». به مسجد سهله وارد شدیم و آقا به اعمال وارده در مقامات مشغول شد و من هم به متابعت آن حضرت، انجام وظیفه می‌کردم و بدون اختیار به نماز مغرب و عشا را به آقا اقتدا کردم، اما متوجّه نبودم که ایشان کیست!

بعد از آنکه اعمال تمام شد، آن بزرگوار فرمود: «ای سیّد، آیا مثل دیگران بعد از اعمال مسجد سهله به مسجد کوفه می‌روی یا در همینجا می‌مانی؟»، گفتم: می‌مانم. پس در وسط مسجد، در مقام امام صادق علیه السلام نشستیم. به او گفتم: آیا چای یا قهوه یا دخانیات میل داری آماده کنم؟، که در جواب کلام جامعی را بیان فرمود: «این امور از فضول زندگی است و ما از آن فضولات دوریم». این کلام در اعماق وجودم اثر گذاشت، به نحوی که هرگاه یادم می‌آید، ارکان وجودم می‌لرزد.

به هر حال مجلس ما نزدیک دو ساعت طول کشید و در این مدّت مطالبی رد و بدل شد که به بعضی از آنها اشاره می‌کنم: در رابطه با استخاره سخن به میان آمد و سیّد عرب فرمود: «ای سیّد، با تسبیح به چه نحو استخاره می‌کنی؟»، گفتم: سه مرتبه صلوات می‌فرستم و سه مرتبه می‌گویم: «استخیر الله برحمته خیرة في عافية»، سپس قبضه‌ای از تسبیح را گرفته، دو به دو می‌شمارم؛ اگر دو تا باقی ماند، بد است و اگر یکی باقی

ماند، خوب است. فرمود: «برای این استخاره، باقی مانده‌ای است که به شما نرسیده و آن این است که هرگاه یکی باقی ماند، فوراً به خوبی استخاره حکم نکنید، بلکه توقّف کنید و دوباره بر ترک عمل استخاره کنید؛ اگر زوج آمد، کشف می‌شود که استخاره اول خوب است و گرنه استخاره اول میانه است». و من بر حسب قواعد علمی می‌بایست از آقا دلیل می‌خواستم و آقا جواب دهد. [پس در مباحثه] به جای دقیق و باریکی رسیدیم و به مجرد این قول [علمی و منطقی ایشان] تسلیم و منقاد شدم (و در عین حال هنوز متوجّه نبودم که این آقا کیست!).

از جمله مطالب دیگری که در این جلسه ملاقات گفته شد، تأکید آقا بر تلاوت برخی از سوره‌ها بعد از نمازهای واجب بود؛ سوره «یس»، بعد از نماز صبح، سوره «عمّ یتسائلون» بعد از نماز ظهر، سوره «نوح» بعد از نماز عصر، سوره «واقعه» بعد از نماز مغرب و سوره «ملک» بعد از نماز عشا. و تأکید فرمودند که بعد از نمازهای پنجگانه، این دعا خوانده شود: «اللهم سرحني عن الهموم والغموم و وحشة الصدر و وسوسة الشيطان، برحمتك يا ارحم الراحمين»، یعنی: «خداوندا، مرا از اندوه و غصّه‌ها رهائی بخش، از ترس و وحشت بدور دار، و وسوسه شیطان از من باز دار، که تو رثوف‌ترین رحمت‌آورانی».

و دیگر تأکید بر خواندن این ذکر، پس از ذکر رکوع در نمازهای یومیّه (بخصوص در رکعت آخر): «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و ترحم علی عجزنا و اغثنا بحقهم»، یعنی: «پروردگارا، بر محمد و خاندانش درود فرست، فرج آنان را نزدیک کن، و بر ناتوانی ما

رحم کن و به حق آنها ما را یاری فرما»، و سفارش کردند به تلاوت قرآن و هدیه کردن ثواب آن به [روح] شیعیانی که وارثی ندارند و یا دارند، لیکن از آنها یادی نمی‌کنند و نیز تأکید فرمودند بر زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام. سپس در حق من دعا کردند و فرمودند: «خدا تو را از خدمتگزاران به شرع قرار دهد...».

از ایشان پرسیدم: آیا عاقبت کارم خیر است و من نزد صاحب شرع مقدّس، رو سفیدم؟، فرمودند: «عاقبت تو خیر و سعیت مشکور است و رو سفیدی». گفتم: «نمی‌دانم آیا پدر و مادر، اساتید و ذوی‌الحقوق از من راضی هستند؟»، فرمود: «تمام آنها از تو راضی بوده، در باره‌ات دعا می‌کنند». از محضرشان استدعای دعا کردم که در تألیف و تصنیف موفق باشم، دعا فرمودند.

پس برخاستم که برای حاجتی از مسجد بیرون بروم. وقتی نزدیک حوض آمدم، به ذهنم رسید؛ چه شبی است، اما این سید عرب کیست که اینهمه با فضیلت است؟، شاید همان مقصود و معشوقم باشد. وقتی بازگشتم، کسی در مسجد نبود^۱.

احترام پدر و مادر

مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی فرمودند:

«در مسیر زیارت عسکریین علیهم السلام، در اطراف حرم سید محمد راه را گم

کردم و در اثر تشنگی و گرسنگی زیاد و وزش باد شدید در قلب الاسد، از زندگی مأیوس شدم، غش کردم و روی زمین افتادم. ناگهان چشم باز کردم و دیدم سرم در دامان شخص بزرگواری است. او به من آب خوش طعم و گواریی داد که مانندش را از شیرینی، در مدّت عمر نچشیده بودم. بعد سفره‌اش را باز کرد و در میان سفره، دو یا سه عدد نان بود [که تعارف کرد و من نیز] خوردم.

سپس این شخص که در هیأت یک مرد عرب بود، فرمود: «سید، در این نهر برو و بدنت را شستشو نما».

گفتم: برادر، اینجا نهری نیست! نزدیک بود از تشنگی بمیرم و شما مرا نجات دادید.

فرمود: «این آب گواراست».

نگاه کردم، دیدم [در کنارم] نهر آب باصفایی است. تعجب کردم و با خود گفتم: این نهر در اینجا بود و من نزدیک بود از تشنگی بمیرم. آن مرد عرب گفت: «ای سید، اراده کجا داری؟».

گفتم: حرم مطهر سید محمد.

فرمود: «این حرم سید محمد است».

نگاه کردم، دیدم در زیر بقیعه حرم سید محمد قرار داریم و حال آنکه من در قادسیه گم شده بودم و بین آنجا و حرم سید محمد، مسافت زیادی بود.

سپس سفارش فرمودند به تلاوت قرآن کریم و انکار شدید کسی که به تحریف قرآن قائل است و نفرین کردند افرادی که احادیث تحریف شده را

قرار داده‌اند.

و نیز تأکید کردند بر نهادن عقیقی که اسماء مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام بر آن نقش بسته، به زیر زبان میّت و دستور دادند به احترام پدر و مادر، چه زنده باشند و چه مرده.

و نیز تأکید فرمودند: بر زیارت بقاع متبرّکه ائمه اطهار علیهم السلام و اولاد آنها و تکریم و تعظیمشان و بر احترام نهادن به سادات (به من نیز فرمودند: قدر خود را بخاطر انتساب به اهل بیت علیهم السلام بدان و شکر این نعمت را که موجب سعادت و افتخار است، بجای آور).

همچنین سفارش نمودند به خواندن نماز شب و تلاوت قرآن (و فرمودند: ای سید، تأسف بر عالمی که عقیده‌اش انتساب به ماست، لکن این اعمال را انجام نمی‌دهد) و تسبیحات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و زیارت سید الشهداء علیه السلام، از دور و نزدیک و زیارت اولاد ائمه اطهار علیهم السلام و علماء و صالحین. سپس تأکید فرمودند بر حفظ خطبه شفشقیه امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز خطبه حضرت زینب کبری علیها السلام در مجلس یزید (لعنة الله علیه)^۱.

اطاعت از ولی فقیه

فرزند حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی می‌گوید:

«در اوایل ماجرای کشف حجاب در دوره رضاشاه ملعون، در رابطه با

۱. قبسات.

نحوه مبارزه با آن هریک از علماً نظر خاصی داشتند. مرحوم آیت‌الله گلپایگانی رحمته الله می‌فرمایند: من بسیار ناراحت بودم از اینکه نمی‌دانستم وظیفه ما چیست. راهی ندیدم جز اینکه به حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفداء) توسل پیدا کنم و از آن حضرت استمداد بطلبم. عرض کردم: یا بن‌الحسن! وظیفه مرا معین فرماید.

شب در عالم رؤیا، تابلو بسیار بزرگی را دیدم که با خطی درشت و خوانا بر آن نوشته شده بود: «فاذا ظهر علیکم الفتن فعلیکم بشیخ عبدالکریم»^۱.

از خواب بیدار شدم و خدمت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم رسیده، خوابم را گفتم. ایشان فرمود: باید کمر همت را بست تا از هر راه ممکن اقدام نمایم»^۲.

تردیدی نیست که در آن زمان مرجع علی‌الاطلاق شیعیان، مرحوم شیخ عبدالکریم حائری بوده است و این داستان بدان معنی است که در مشکلات و فتنه‌ها، باید به ولی‌امر و ولی‌فقیه زمان مراجعه کرد و برای نجات از انحرافات، راهی جز قرار گرفتن تحت امر ولی‌فقیه وجود ندارد.

نماز شب

عالم عامل، مرحوم ملا محمدتقی مجلسی رحمته الله، متوفی سال

۱. هر وقت فتنه‌ها ظاهر شدند، بر شما باد مراجعه به شیخ عبدالکریم.

۲. شیفتگان مهدی علیه السلام: ص ۱۲۹.

۱۰۷۰ هجری قمری که در مسجد جامع اصفهان مدفون است، می‌فرمایند: «من در اوایل بلوغ، طالب کسب رضای خداوند بودم و در آن راه سعی بسیار می‌داشتم و از یاد حضرت حق بیقرار بودم. تا اینکه در عالم خواب دیدم، حضرت صاحب‌الأمر علیه السلام، در مسجد جامع قدیم اصفهان ایستاده‌اند. [پیش رفته،] سلام کردم و خواستم پای مبارکشان را ببوسم، اما اجازه ندادند و من دستشان را بوسیدم و مسایل مشکلی را که در ذهن داشتم، سؤال کردم. یکی از آن مسایل این بود که من در نمازم وسوسه داشتم و گمان می‌کردم آنچه می‌خوانم، غیر از آنست که از من خواسته‌اند، لذا به قضاء نمازهایم مشغول بودم و چون بجای آوردن نماز شب برایم مقدور نبود، از استادم شیخ بهایی رحمته الله در این باره سؤال کرده بودم و ایشان گفته بود که یک نماز ظهر و عصر و مغرب را بقصد نماز شب بجای آورم و من نیز چنین می‌کردم و چون این مطلب را از حضرت علیه السلام پرسیدم، فرمودند: «نماز شب بخوان و آن نماز مصنوعی را کنار بگذار»...^۱

زیارت جامعه

جناب محمدتقی مجلسی رحمته الله می‌فرماید:

«وقتی توفیق زیارت قبر امیر مؤمنان، علی علیه السلام، نصیبم شد، در جوار

۱. فوائد الرضویة: ص ۲۴۲.

روضه مقدّس آن امام به عبادت و مجاهدت مشغول شدم و به برکت آن بزرگوار، مکاشفات بسیاری بر من ظاهر شد که عقول مردم تحمّل و طاقت شنیدن آنها را ندارد.

در آن حال که بین خواب و بیداری بودم، احساس کردم که در سامراء هستم و زیارتگاه آنجا را در غایب ارتفاع و زینت دیدم و پارچه‌ای سبز (که مثل آنرا ندیده بودم) روی قبر آن دو بزرگوار افکنده شده بود و آقای ما، حضرت صاحب الأمر علیه السلام، نشسته، بر قبر تکیه کرده، روی به جانب در حرم داشتند.

چون آن حضرت را دیدم، با صدای بلند به خواندن زیارت جامعه مشغول شدم. پس از فراغت از آن، مولایم فرمود: «خوب زیارتی است». عرض کردم: فدایت شوم، این زیارت جدّتان صاحب این قبر شریف است. امام فرمود: «آری، اینک داخل بیا». من به حرم داخل شدم و نزدیک در حرم ایستادم. حضرت فرمودند: «جلو بیا»، عرض کردم: می‌ترسم به سبب ترک ادب، کافر شوم. فرمودند: «چون به اذن ما باشد، مانعی ندارد». و من اندکی پیشتر رفتم؛ در حالیکه می‌ترسیدم و می‌لرزیدم. حضرت امام فرمودند: «پیش بیا و بنشین، تو زحمت کشیده‌ای و پیاده و با پای برهنه آمده‌ای». در آن ملاقات، مکالمات لطیفه و الطاف عظیمه‌ای شنیدم و دیدم، که البته اکثر آنها را فراموش کرده‌ام...^۱

۱. فوائد الرضویة: ص ۴۴۴.

رعایت حقّ الناس

در عصر غیبت صغری، مردی از اهالی عراق، سهم امام خود را به ناحیه مقدّس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرستاد، امّا امام نپذیرفته، آنرا برگرداند، و به او فهمانیدند که چون حقّ پسر عموهایش که چهارصد درهم است در میان آن مال است، ابتدا باید حقّ آنان داده شود (چرا که آن مرد، با پسر عموهایش در ملکی شریک بود و حقّ آنان را نداده بود).

وقتی که اموال خود را بررسی کرد، معلوم شد همان چهارصد درهم حقّ شرکای اوست. پس این مقدار را از مال خود بیرون آورد و به صاحبانش رسانید و مابقی را نزد امام زمان علیه السلام فرستاد، آنگاه پذیرفته شد.^۱

تسلیم و مطیع امام (ع)

«حسن بن فضل یمانی» می گوید:

«به سامراء آمدم که از ناحیه امام زمان علیه السلام، کیسه ای محتوی دینار و دو قطعه پارچه بدستم رسید. امّا من آنها را بازگرداندم و با خود گفتم: آیا منزلت من نزد ایشان به همین اندازه است؟! و تکبّر مرا فرا گرفت. بعد پشیمان شدم و نامه ای نوشتم و عذرخواهی و استغفار نمودم و با خود گفتم: به خدا سوگند که اگر کیسه دینارها را به من بازگردانند، آنرا نمی گشایم

۱. اصول کافی: ج ۱.

و خرج نمی‌کنم تا نزد پدرم ببرم که او از من داناتر است.
 از ناحیه امام زمان عجله برای فرستاده‌ای که قبلاً کیسه را برای من آورده
 بود، پیام رسید: تو کار نادرستی کردی که به او نگفتی ما گاهی برای دوستان
 و پیروان خود چنین می‌کنیم و آنان گاهی از ما چنین چیزهایی می‌خواهند
 تا بدان تبرک جویند». به من نیز پیغام رسید: «تو خطا کردی که هدیه
 و احسان ما را نپذیرفتی، اما چون از خداوند طلب آمرزش نمودی، خداوند
 تو را می‌بخشاید. و چون تصمیم و نیت تو آنست که در دینارها تصرف
 نکنی و در سفر نیز آنها را خرج ننمایی، لذا دیگر آنها را نفرستادیم، اما دو
 قطعه پارچه را لازم داری تا با آنها مُحرم شوی (پارچه‌ها را لباسِ احرام
 خود قرار دهی) ...»^۱.

دل‌بسته یار باش، نه مال و منال

مردی در بصره مغازه عطاری داشت. او می‌گوید:
 «روزی در مغازه خود نشسته بودم که دو نفر آمدند و از من سدر و کافور
 خواستند، ولی لباس و وضع ظاهر آنان با مردم دیگر متفاوت بود، لذا از
 شهر و دیارشان پرسیدم، اما آنان از جواب دادن امتناع کردند. چند بار
 دیگر نیز پرسیدم و آنان جوابی ندادند، تا آن‌که آنانرا به حضرت
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قسم دادم. در اینجا بود که گفتند: ما از ملازمان امام

۱. بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۳۳۲۸.

زمان علیه السلام هستیم و چون شخصی از ما از دنیا رحلت نموده، بر امر امام مأمور خرید سدر و کافور از تو شدیم.

عطار می گوید: وقتی این مطلب را شنیدم، به دامان آنان چسبیدم و التماس کردم که مرا هم با خود ببرند، اما آنها گفتند: این دیگر به اجازه امام بستگی دارد. و چون به ما چنین اجازه ای نداده اند، نمی توانیم تو را همراه ببریم. گفتم: مرا تا آنجا ببرید، سپس از حضرت اجازه بگیرید؛ اگر اذن فرمود که فیها المراد، وگرنه باز می گردم.

آن دو نفر ابتدا امتناع می نمودند، ولی چون اصرار زیاد مرا دیدند، به من ترحم نموده، قبول کردند که مرا به همراه خود ببرند، دگان خود را بستم و بدنبالشان راه افتادم تا آنکه به دریا رسیدیم، آنان بدون نیاز به کشتی، بر روی آب روانه شدند ولی من ایستادم. وقتی به من توجه نمودند، گفتند: نترس و خدا را به حق حضرت حجّت سوگند بده که تو را حفظ نماید، سپس «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بگو و حرکت کن. و من نیز خدا را به حق حضرت حجّت قسم داده، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفتم، به روی آب قدم نهادم و همانند راه رفتن بر خشکی، بدنبال آنان حرکت می کردم. تا اینکه به وسط دریا رسیدیم. ناگهان ابرها بهم پیوسته، بارش باران آغاز شد. در این حال به یاد صابونهای خود در بصره افتادم که آنها را برای خشک شدن، در آفتاب قرار داده بودم و بسیار پریشان شدم که ناگهان پاهایم در آب فرو رفت، اما بوسیله شنا خود را از غرق شدن حفظ نمودم. آن دو نفر متوجه شده، دستم را گرفته، نجاتم دادند و گفتند: برای آن مطلب که در خاطرت گذشت، توبه

کن و تجدید قسم نما. من توبه کردم و دوباره خداوند را به حقّ حضرت حجّت قسم داده، ذکر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را تکرار نموده، به روی آب روانه شدم، تا آنکه در انتهای روز به ساحل در آمدم و قدری پیش رفتم تا به بیابانی رسیدیم. در میان بیابان، چادری دیدم که نور آن فضای اطراف را روشن کرده بود. آن دو نفر فرمودند: تمام مقصود تو، در این سرایرده است.

به نزدیکی چادر رسیدیم، آنگاه ایستادیم. یکی از آن دو، برای کسب اجازه شرفیاب شدن من به محضر مقدّس امام زمان علیه السلام، به چادر داخل شد و من سخنان بین او و آن حضرت را می شنیدم که آن حضرت فرمودند: «رَدَّوْهُ، فَإِنَّهُ رَجُلٌ صَابُونِيٌّ»، یعنی: «او را برگردانید، زیرا او مردی دلبسته به صابون های خویش است»^۱. و چه زیبا گفته است «سنایی غزنوی»:

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید، یا هوای خویشتن

«جابر جعفی» می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مولای من، فرج شما چه وقت است؟ فرمودند: «هیئات، هیئات، فرج ما نمی آید تا غربال شوید، سپس غربال شوید، و آنگاه غربال شوید؛ تا مردم کدر بروند و مردم صاف باقی بمانند»^۲.

۱. العبقری الحسان: ج ۲، ص ۱۳۴.

۲. المهدي: ص ۱۷۲ (از روضة الواعظین).

مسجد جمکران

داستان بنای مسجد جمکران را شاید اکثر شما خوانندگان عزیز شنیده باشید؛ این مسجد طبق فرمان حضرت حجّت علیه السلام ساخته شده، آن حضرت بطور مؤکر سفارش فرموده‌اند که مردم به این مسجد توجه داشته باشند. و در مقام اهمیت، می‌توان آنرا در ردیف «مسجد سهله» کوفه برشمرد (داستان شگفت‌آور ساخت این مسجد و نماز مخصوص آن، در تاریخچه بنای مسجد هست که به جهت اختصار به همین مقدار اکتفا می‌شود).

در بعضی از داستانها به این مطلب اشاره شده که حضرت صاحب‌الأمر علیه السلام، پیش از نماز صبح در مسجد خودشان حضور دارند و بعضی در آن وقت، به محضر مبارکشان شرفیاب شده و می‌شوند که منظور از آن مسجد، همین مسجد جمکران قم است.

تردید نیست که حضرت بقیّة اللّٰه الاعظم (ارواحنا له الفداء)، از شیعیان خود توقع دارند که به آن مسجد توجه ویژه‌ای داشته، در آن به یاد حضرت بوده، به نماز و نیایش پردازند.

گریه فراق

یکی از مراجع تقلید و علمای ربّانی می‌فرمود:

«امام عصر علیه السلام در یکی از تشرّفات به محضرشان فرموده بودند: «اگر به

اندازه‌ای که برای پیدا کردن مرغ گمشده خود جستجو می‌کنید، بدنبال من می‌گشتید، مرا می‌یافتید!»!

ویکی دیگر از مراجع بزرگوار، در سال ۱۴۱۵ هجری قمری چنین نقل می‌فرمود:

«یکی از اشخاص مورد اعتماد، اخیراً امام زمان عجل الله فرجه را در عالم رؤیا دیده بود که تابلویی روی سینه مبارکشان آویخته بودند و در آن، جملاتی به این صورت به چشم می‌خورده است:

«أَنَا صَابِرٌ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ

وَلَكِن

أَنْدُبُونِي، أَنْدُبُونِي، أَنْدُبُونِي»

یعنی: «بر این امر (غیبت کبری) صبر می‌کنم و لکن شما (با سوز و ناله بلند) بر من گریه کنید، گریه کنید، گریه کنید!»!

استغفار از گناه

و نیز مرحوم علامه مجلسی رحمته الله نقل فرموده‌اند:

«جناب سید بن طاوس رحمته الله می‌فرماید: در یک سحرگاه، در سرداب مطهر از حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه شنیدم که به خداوند عرض می‌کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّا شِيعَتْنَا خَلَقْتَ مِنْ شِعَاعِ أَنْوَارِنَا وَبَقِيَّةِ طِينَتِنَا وَ قَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً

اتكالا علی حُبنا و ولايتنا فان كانت ذنوبهم بینک و بینهم، فاصفح عنهم؛ فقد رضینا، و ما کان منها بینهم و قاص بها عن خُمسنا و ادخلهم الجنة و زحزح من النار و لا تجمع بینهم و بین اعدائنا فی سخطک»، یعنی: «خداوند، شیعیان ما را از شعاع نور ما و بقیه طینت ما خلق کرده‌ای. آنان گناهان زیادی به اتکاء بر محبت و ولایت ما کرده‌اند. اگر گناه آنان، گناهی است در ارتباط با تو، از ایشان درگذر؛ که ما را راضی کرده‌ای، و آنچه از گناهانشان که در ارتباط با خودشان است، خودت بین آنان را اصلاح کن و از خُمسی که حق ماست به آنان بده تا راضی شوند و آنها را از آتش جهنم نجات بده و با دشمنان ما در سخط خود جمع نفرما»^۱.

متأسفانه خیلی‌ها را سراغ داریم که بواسطه اتکاء بر محبت اهل بیت علیهم السلام معصیت می‌کنند که این نوعی گمراهی است. اگر محبت کسی واقعی باشد، باید از مُحبّ خود پیروی کند نه اینکه خلاف نظر و خواسته او عمل کند و بعد هم مُدعی دوستی وی بشود.

همه کاره عالم

مرحوم ملا قاسم رشتی رحمته الله در قبرستان تخت پولاد اصفهان، خدمت شخص بزرگواری می‌رسد و چون از او کراماتی می‌بیند، برای رفع گرفتاری همه مؤمنین ذکر و دعایی تقاضا می‌نماید. آن بزرگوار (که امام عصر علیه السلام بوده‌اند)

۱. بحار الانوار.

نیز می‌فرمایند: «در شدت گرفتاری‌ها و در طلب حاجات بگوئید: «یا محمد یا علی یا فاطمه، یا صاحب‌الزمان ادرکنی ولا تهلکنی».

مرحوم ملا قاسم رشتی می‌گوید: من در نوشتن این جمله، قدری صبر کردم (و در صحت دعا تأمل نمودم) که آن آقا پرسید: «آیا این عبارت و دعا را غلط می‌پنداری؟».

عرض کردم: بلی، چون خطاب به چهار نفر است، پس فعلی که بعد از اینها می‌آید می‌بایست جمع باشد، یعنی گفته شود: ادرکونی ولا تهلکونی.

آن جناب علیه السلام فرمودند: «اینجا را خطا گفتم. ناظم کل امور، صاحب‌الأمر شما است و توسل به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، برای آنست که نزد امام عصر شما را شفاعت بفرمایند و بعد از آن از خود ولی عصر، به تنهایی استمداد می‌جوئید». آنگاه که دیدم جواب متینی است، آنرا نوشتم. همین که تمام شد و سربلند کردم، به هر طرف که نگریستم، آن آقا را ندیدم. از همراهم (خدمتکارم) سراغ ایشان را گرفتم، ولی او هیچ ندیده بود!

فقط عمل به دستور

- خودت حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام را دیده‌ای، ای عبدالله بن صالح؟

- آری، با همین چشمان مولا و آقایم را دیدم.

- چگونه و کجا او را دیدی؟

- نزد حجرالأسود، مردم برای بوسه زدن به حجرالأسود با یکدیگر کشمکش و نزاع داشتند که در این هنگام، امام زمان علیه السلام را دیدم که می فرمود: «اینها به این وضع مأمور نشده اند (بلکه هرگاه بوسیدن حجر بدون مزاحمت ممکن شد، باید آنرا بوسید و گرنه باید به اشاره دست اکتفا نمود).

- عجب سعادتی نصیب شده، ای عبدالله بن صالح!

- آری برادر، بر راستی که باید شکرگزار این نعمت خداوند

باشم^۱.

خواننده گرامی توجه داشته باشد که صاحب الأمر علیه السلام، از شیعیان خود انتظار دارند که تابع و مطیع محض ایشان باشند و البته آنهم در تمام مراتب و حالات؛ اعم از عبادی و غیره، که در صورت تخلف از رویه شرعی آن، اسباب ناراحتی آن امام رئوف فراهم می شود.

داستان مذکور گویای این مطلب است که امام، از حرکات غیر شرعی آن مردم ناراضی بوده اند، و در روایات است که فرموده اند: «سعی کنید اعمال شما بگونه ای باشد که شما را به ما نزدیک گرداند و از گناهانی که موجب نارضایی ماست، بترسید و دوری کنید»^۲.

۱. راهی بسوی نور.

۲. بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۵۷.

رفع حاجت گرفتاران

حضرت آیت‌الله، آقای «سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله علیه»، از فقها و مراجع بزرگ معاصر و مورد توجه امام عصر (ارواحنا له الفداء) بوده و مقامی بس والا داشته‌اند. امام عصر علیه السلام توسط شخصی فاضل به نام «شیخ محمدکوفی شوشتری رحمته الله علیه»، برای ایشان پیامی ارسال می‌فرمایند و چنین دستور می‌دهند: «قُلْ لَهُ: ارخص نفسك و اجعل مجلسك في الدهليز واقض حوائج الناس؛ نحن ننصرک»، یعنی: «به او بگو: خودت را برای مردم ارزان کن و در دسترس همه قرار ده و محل نشستنت را دهلیز خانه‌ات انتخاب کن تا مردم سریع و آسان با تو ارتباط داشته باشند و حاجتهای مردم را برآور؛ که ما یاریت می‌کنیم»^۱.

نماز حاجات

از ابو عبدالله حسین، فرزند محمد بزوفری منقول است که از ناحیه مقدسه امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دستوری رسید که:

چنانچه کسی حاجتی داشته باشد، در شب جمعه، پس از نیمه شب غسل کند و در جایگاه نمازش دو رکعت نماز بخواند؛ در رکعت اول، هنگام قرائت سوره «حمد»، چون به آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» رسید، آن

۱. راهی بسوی نور.

را صد بار تکرار کند و پس از آن «حمد» را تمام کند و سوره توحید را یکبار خوانده، به رکوع رفته، ذکر رکوع و سپس سجود را هفت بار تکرار کند. رکعت دوم را نیز همانند رکعت اول بجای آورد و پس از آن، این دعا را بخواند که البته خداوند تبارک و تعالی حاجت او را هرچه باشد، عنایت و برآورده خواهد فرمود، مگر اینکه حاجتش در مورد قطع رحم باشد و دعا این است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَنْعَتِكَ فَالْمَحْمَدَةَ لَكَ وَإِنْ عَصَيْتُكَ
فَالْحُجَّةَ لَكَ، مِنْكَ الرُّوحُ وَمِنْكَ الْفَرْجُ، سُبْحَانَ مَنْ
أَنْعَمَ وَشَكَرَ، سُبْحَانَ مَنْ قَدَرَ وَغَفَرَ. اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ قَدْ
عَصَيْتُكَ فَإِنِّي قَدْ أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ
الْإِيمَانُ بِكَ، لَمْ أَتَّخِذْ لَكَ وَلَدًا وَلَمْ أَدْعُ لَكَ شَرِيكًا مَنَّاءً
مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَنَّاءَ مِنِّي بِهِ عَلَيْكَ.

وَقَدْ عَصَيْتُكَ يَا إِلَهِي عَلَى غَيْرِ وَجْهِ الْمُكَابَرَةِ
وَلَا الْخُرُوجِ عَنْ عِبُودِيَّتِكَ وَلَا الْجُحُودِ لِرُبُوبِيَّتِكَ
وَلَكِنْ أَطَعْتُ هَوَايَ وَأَزَلَّنِي الشَّيْطَانُ فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ
وَالْبَيَانُ فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِذُنُوبِي غَيْرِ ظَالِمٍ وَإِنْ تَغْفِرْ لِي
وَتَرْحَمْنِي فَإِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ، يَا كَرِيمٌ يَا كَرِيمٌ ... (يا كَرِيمُ
را آنقدر تکرار کند تا نفس قطع شود). سپس بگوید: يَا أَمِنًا
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ خَائِفٌ حَذِرٌ، أَسْأَلُكَ
بِأَمْنِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَخَوْفٍ كُلِّ شَيْءٍ مِنْكَ أَنْ تُصَلِّيَ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعْطِيَنِي أَمَانًا لِنَفْسِي وَأَهْلِي
وَوُلْدِي وَسَائِرِ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَخَافُ أَحَدًا وَ
لَا أَحْذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَبَدًا، إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ؛

يَا كَافِيَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام نَمْرُودَ يَا كَافِيَ مُوسَى عليه السلام فِرْعَوْنَ،
أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَكْفِيَنِي
شَرَّ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ.

(و در اینجا حاجات و خواسته‌هایش را بگوید) ^۱، یعنی: «بار خدایا، اگر
تو را اطاعت می‌کنم، این توفیق از جانب ذات پاک تو است و باید تو را
حمد و سپاس گویم، و اگر ترا معصیت و نافرمانی می‌کنم، حجت تو بر من
تمام است (و تمام راهنمایی‌های لازم بوسیله فرستادگانت انجام شده و هیچ
عذری برای من باقی نمانده است) و همه سرور و گشایشها از توست. منزّه
است خداوندی که نعمت می‌دهد و سپاس کرده می‌شود و پاک و منزّه است
پروردگاری که در عین قدرت می‌بخشاید. بار خدایا، اگرچه ترا معصیت
کرده‌ام ولی در محبوبترین چیزها در نزد تو، که ایمان به ذات پاک توست،
نافرمانی نکرده‌ام. برای تو فرزند و شریکی قائل نشده‌ام و در این راه نیز تو
به من توفیق داده‌ای و بر من منت داری، نه من بر تو.

خداوندا، نافرمانی من از جهت سرکشی و انکار و خروج از بندگی تو
نبوده، بلکه تنها پیروی از هوی و هوس نفسانی بوده و شیطان مرا گمراه

۱. مهج الدعوات: ص ۲۹۴.

نموده و با توجه به اینکه تمام وظایف بندگی را بیان فرموده‌ای، حجت بر من تمام است. پس اگر به جهت گناهانم مرا عذاب کنی، هیچگونه ظلمی درباره من روا نداشته‌ای و اگر مرا ببخشایی و رحم کنی، از باب کرم وجود توست، ای کریم، ای کریم....

سپس عرضه می‌داری: ای آفریدگاری که از گزند هر چیزی در امانی و همه چیز از تو در بیم و هراس است؛ از پیشگاه مقدّست درخواست می‌کنم که بر محمّد و آل او درود فرستی و من و خانواده و فرزندانم و آنچه را که به من عطا فرموده‌ای در پناهت محفوظ داری تا اینکه هرگز از هیچکس و هیچ چیز ترس و واهمه‌ای نداشته باشم. و تو بر هر چیز قادر و توانایی و خداوند کفایت‌کننده ما و بهترین وکیل است؛ ای خدایی که ابراهیم خلیل علیه السلام را از شرّ نمرود و موسی علیه السلام را از شرّ فرعون کفایت نمودی، از تو درخواست می‌کنم که بر محمّد و آل او درود فرستاده، شرّ فلان و فلان را از من دور گردانی...».

رعایت حلال و حرام

امام زمان علیه السلام در پاسخ به نامه اسحق بن یعقوب رضی الله عنه می‌فرماید:

(۱) اموالی را که برای ما فرستاده‌ای قبول نمی‌کنیم، زیرا با حرام مخلوط است و باید از حرام پاک شود...؛

(۲) در مورد کسانی که اموال ما را می‌خورند؛ اگر بر طریق انکار باشد و تصرّف در آنها حلال بدانند، با خوردن اموال ما، شکم‌های خود را از

آتش جهنم پُر می‌کنند...؛

(۳) خُمس را تا هنگام ظهور، بر شیعیان خود حلال کردیم تا فرزندان آنها پاک و پاکیزه متولد شوند^۱... و سلام بر تو ای اسحق بن یعقوب و بر هر که راه هدایت در پیش گیرد^۲.

دعای فرج

امام جماعت و هیأت امنای یکی از مساجد لبنان، قسم مؤکد یاد کرده بودند تا در ماه محرم، به نام حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، مؤمنین را در آن مسجد اطعام نمایند و البته به سوگند خویش هم عمل می‌کردند.

بمنظور شرکت مردم در این عمل خیر، صندوقی در آن مسجد نصب شده بود و چنانکه معمول است، آن صندوق دارای قفل بود و فقط روزنه باریکی داشت که بتوان سگّه یا اسکناسی را بداخل آن انداخت. پس از مدّتی در آن صندوق را گشودند اما با کمال تعجب نامه‌ای به همراه جعبه‌ای شکلات بزرگ لبنانی در آن یافتند. به هر صورت که محاسبه کردند، دیدند محال است بتوان آن جعبه را از روزنه باریک صندوق بداخل انداخت. و هنگامیکه آن نامه را گشودند، این جملات نورانی در آن

۱. البته منظور امام علیه السلام، جواز تصرف مجتهدین، در سهم امام بوده است و سهم سادات

دین قطعی محسوب می‌شود.

۲. غیبه شیخ طوسی: ص ۱۷۶.

به چشم می خورد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَقُلْ أَعْمَلُوا فِيسِرَى اللَّهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولِهِ وَالْمُؤْمِنُونَ»

صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«أَنَا الْمَهْدِيُّ الْمُنْتَظَرُ؛ أَقَمْتُ الصَّلَاةَ فِي مَسْجِدِكُمْ وَآكَلْتُ مِمَّا

آكَلْتُمْ وَدَعَوْتُ لَكُمْ، فَادْعُوا إِلَيَّ بِالْفَرَجِ».

یعنی: «به نام خداوند بخشنده مهربان، هر عملی را که می خواهید انجام

دهید. اما بدانید عمل شما را خدا و رسول او و مؤمنون می بینند. راست گفت

خداوند بلند مرتبه با عظمت.

من مهدی منتظر هستم؛ در مسجد شما نماز خواندم و از آنچه شما

خوردید من نیز خوردم و برای شما دعا نمودم، پس شما نیز برای فرج

من دعا کنید»^۱.

حرکت در مسیر رضایت امام (عج)

«نامه‌ای است به برادر با ایمان و دوست رشید ما ابو عبدالله محمد بن

نعمان - شیخ مفید - که خداوند عزت وی را مستدام بدارد.

سلام خداوند بر تو ای کسی که در دوستی ما به زیور اخلاص آراسته‌ای

و در اعتقاد و ایمان به ما دارای امتیازی مخصوص هستی. ما در مورد نعمت

۱. راهی بسوی نور: ص ۸۱ (این واقعه، مربوط به سال ۱۴۰۴ هجری قمری است).

وجود تو خداوند یکتا را سپاسگزاریم ...^۱.

شما مکلف هستید که اوامر و دستورات ما را به دوستانمان برسانی ... با اینکه ما بر اساس فرمان خداوند بزرگ و صلاح واقعی خود و شیعیانمان، تا زمانی که حکومت بر دنیا در اختیار ستمگران است، در نقطه‌ای دور و پنهان از دیده‌ها بسر می‌بریم، ولی از تمام حوادث و ماجراهایی که بر شما می‌گذرد، کاملاً مطلع هستیم و هیچ چیز از اخبار شما بر ما پوشیده نیست؛ از خطاها و گناهانی که بندگان صالح خداوند از آنها دوری می‌کنند، اما شما آنها را مرتکب می‌شوید نیز باخبریم، از عهدشکنیها و پشت سر گذاشتن عهد و پیمانها با اطلاعیم

پس از خداوند بترسید و تقوی پیشه کنید و ما خاندان رسالت را مدد رسانید ... و سعی کنید اعمال شما بگونه‌ای باشد که شما را به ما نزدیک سازد و از گناهانی که موجبات نارضایتی ما را فراهم می‌نماید، بترسید و دوری کنید ...»^۲.

نکات مهم و مورد توجه این توفیق شریف عبارتند از:

الف) اخبار و اعمال ما از منظر دید امام زمان علیه السلام پنهان نیست و ایشان همه اعمال ما را مشاهده می‌نمایند؛

ب) عهدشکنی و پشت سر گذاشتن پیمانها (چه عهد و پیمان با خداوند و یا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، و یا اهل بیت علیهم السلام و چه سایر مردم) امریست

۱. برآستی یک فرد مؤمن به کجا می‌رسد که امام زمان علیه السلام، خداوند را بخاطر وجود او شکر می‌نماید.

۲. بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۱۷۵.

بسیار ناپسند و مذموم؛

ج) پرهیز از معاصی و رعایت تقوای الهی؛

د) اعمال ما باید بگونه‌ای باشد که موجب نزدیکی ما به ائمه اطهار علیهم السلام شود و نه سبب نارضایتی ایشان.

مبارزه با ظلم و باطل

«این نامه‌ای است از سوی بنده خدا و آن کسی که پیوسته در راه او در حرکت است و هیچگاه از مسیر حق منحرف نمی‌شود، به کسی که از حق الهام می‌گیرد و خود دلیل و راهنمای حق است (شیخ مفید):

سلام و درود ما بر تو که یار و یاور حق هستی و پیوسته مردم را به راستی و پیروی از کلمه «صدق» راهنمایی و دعوت می‌نمایی. ما در مورد نعمت وجود و توفیقات شما، پروردگار یکتا را که خداوند ما و پدران ماست، سپاسگزاریم....

ای شیخ مفید، مناجات تو را دیدیم، خداوند در سایه موهبتی که در ارتباط با اولیاء خود به تو عنایت فرموده است، از شما حراست و نگهبانی فرماید و از شر دشمنان در امان دارد و شفاعت ما را در برآوردن حوائج شما بپذیرد.

هم‌اکنون در جایگاه و خیمه‌ای در قلّه‌های کوه، برای شما دعا می‌کنم. همچنین در بیابانهای تاریک و ظلمانی و صحراهای خشک و بی‌آب و علف که دست تظاول زمان بدان نمی‌رسد، دعایتان می‌کنم....

باید در مقابل باطل و طرفداران آن که جان مردم را به خطر انداخته‌اند مقاومت کنی، تا پیروان باطل را بترسانی... که همواره دعای ما شامل حال اهل ایمان خواهد بود و خداوند آسمان و زمین، اجابت آنرا به تأخیر نخواهد انداخت....

ای دوست مخلص، وای کسی که در راه ما با ستمگران مبارزه می‌کنی...، ما با شما عهد می‌کنیم: هر کسی از برادران دینی شما که تقوی را سرمایه خویش قرار دهد، از فتنه‌های گمراه‌کننده و ظلمت خیز، (به کمک و یاری ما) در امان خواهد بود.... آنچه که موجب جدایی ما و دوستانمان گردیده و آنان را از دیدار ما محروم نموده است، گناهان و خطاهای آنان و تخلف از فرامین خداوند است»^۱.

دین مداری

امام عصر علیه السلام در نامه‌ای به جناب محمد کرخی چنین مرقوم داشتند:

«یا محمد بن علی، قد اذانا جهلاء الشیعة و حمقاًؤهم و من دینه جناح البعوضه ارجح منه...».

یعنی: «ای محمد بن علی^۲، جاهلان و نابخردان شیعه، موجبات آزار و اذیت ما خاندان وحی را فراهم می‌کنند و افرادی که برای دینشان به اندازه

۱. احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۴۹۸ (این توفیق، در تاریخ پنجشنبه، سوم ذی‌الحجه سال

۴۱۲ هجری قمری شرف صدور یافته است).

۲. محمد بن علی بن هلال کرخی.

یک بال مگس ارزش قائل نیستند، باعث ناراحتی ما می‌شوند....

... این نامه را بعنوان امانت و دینی به گردن تو و هر که نامه من به او برسد، قرار دادم و شما مکلف هستید که محتوای این فرمان را به همه دوستان و شیعیان من برسانید، شاید خداوند متعال به آنها توفیق عنایت فرماید و در سایه بهره‌برداری از کلمات من، بسوی حق باز گردند و از آنچه نمی‌دانند، دست بردارند. پس هر کس از شیعیان و دوستان ما که از مضمون فرمان من در این نامه آگاهی یافت و به آنچه در این فرمان است عمل نکرد، سزاوار لعنت خداوند و ملائکه و فرستادگان و اولیاء او خواهد بود...»^۱.

انجام مستحبات

در نامه‌ای که محمد بن عبدالله حمیری رضوان الله، در سال ۳۰۷ هجری قمری به پیشگاه حضرت بقیة الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تقدیم می‌نماید، سؤالاتی هست که بعضی از آنها و جواب حضرت صاحب الامر عج را می‌آوریم:

- سؤال: برخی از اصحاب گفته‌اند که سجده (شکر) پس از نماز واجب، بدعت است. آیا سجده شکر پس از نماز واجب، جایز است؟

- جواب: «سجده شکر، از لازم‌ترین و مهم‌ترین مستحبات است و کسی که آنرا بدعت خوانده، خود قصد ایجاد بدعت در دین داشته است».

۱. احتجاج طبرسی: ص ۲، ص ۴۷۳.

- سؤال: آیا می توان از تربت امام حسین علیه السلام تسبیح درست کرد؟ و آیا تسبیح با تربت فضیلتی دارد؟

- جواب: «با آن (تسبیح تربت) تسبیح بگویید که چیزی از تسبیح گفتن با تربت امام حسین علیه السلام بالاتر نیست و فضیلت آن همین بس که بدانید گاهی که انسان تسبیح گفتن را فراموش می کند اما تسبیح را در دست می گرداند، برایش ثواب تسبیح گفتن می نویسند».

- سؤال: آیا سجده بر تربت امام حسین علیه السلام جایز است؟ و آیا فضیلتی دارد؟

- جواب: «این عمل جایز و در آن ثواب و فضیلت بسیاری است».

- سؤال: آیا گذاردن تربت کربلا به همراه میت در قبر صحیح است؟

- جواب: «در قبر گذاشته شود و به خواست خداوند، با نخهای کفن وی مخلوط خواهد شد»^۱.

نماز جعفر طیّار

در نامه محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری به پیشگاه مقدّس امام زمان علیه السلام (که ذکر آن در داستان قبل نیز گذشت)، سوالات متعدّد دیگری هم مطرح شده است که در اینجا به جهت اشاره به اهمّیت و ثواب بسیار نماز جناب جعفر طیّار، متن چند سؤال محمد بن عبدالله و جواب

۱. احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۳۰۶ الی ص ۳۰۹.

امام علیه السلام را می آوریم:

سؤال: اگر در نماز جعفر طیار، تسبیحات فراموش بشود و در حال قیام و یا قعود یا رکوع و یا سجود و یا حالت دیگری به یاد بیاید که تسبیحات فراموش شده است، آیا در همان حالی که به خاطر آمد، باید تسبیحات فراموش شده را خواند یا اینکه در انتها بر نماز افزود (پس از نماز آنرا ذکر نمود)؟

جواب: «اگر تسبیحات را در حالتی فراموش کرد و در حالت دیگر به یاد آورد که آنرا فراموش کرده، باید در همان حالتی که متوجه شده، قضای آنچه را که از او فوت گشته، بجای آورد»^۱.

توضیح اینکه؛ نماز جناب جعفر، مورد سفارش ائمه اطهار علیهم السلام بوده است و اکثر عارفان بالله و سالکان الی الله به انجام آن مقید می باشند و به شاگردان خود، خواندن هر روزه آنرا سفارش می نمایند. البته این نماز پر فضیلت به دو روش خوانده می شود: شکل اول آن انجام تسبیحات در داخل نماز است و محمد بن عبدالله در نامه خود به این شکل نماز اشاره داشته. شکل دوم آن (که مورد سفارش امام زمان علیه السلام نیز بوده^۲ بدینگونه است که پس از اتمام چهار رکعت نماز، بطور مجزا سیصد بار تسبیحات

۱. احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. حضرت ولی عصر علیه السلام وقتی از یکی از طلاب مدرسه پریزاد مشهد سؤال می فرماید که چرا نماز جعفر را نمی خواند و او عرض می کند که به سبب طولانی بودن آن و نیز اشتغال به تحصیل، امام می فرمایند: شکل دوم آنرا بخوان و تسبیحات را در بین راه، وقتی که به کلاس درس می روی، بجای آور (به نقل از مدیر حوزه علمیه شهر ری).

اربعه را می‌گویند^۱.

—سؤال: آیا خواندن نماز جعفر طیار در مسافرت جایز است؟

—جواب: «جایز است».

—سؤال: وقت فضیلت نماز جعفر بن ابی طالب چه موقع است؟

و آیا این نماز قنوت هم دارد؟ و اگر دارد، در کدام رکعت نماز باید خوانده شود؟

—جواب: «بهترین وقت برای خواندن این نماز، نزدیک ظهر جمعه است

و در اوقات دیگر نیز می‌توان آنرا بجای آورد. دوبار هم قنوت دارد: یکی در رکعت دوم و دیگری در رکعت چهارم، پس از رکوع^۲».

اطاعت از ولی خدا

پس از شهادت امام حسن عسگری علیه السلام، در میان جماعتی از شیعیان، در مورد جانشینی آن حضرت اختلاف افتاد.... پس آن جماعت توسط یکی از نوّاب خاصّ، عریضه‌ای به پیشگاه مقدّس حضرت بقیّة اللّٰه الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تقدیم نموده، حل مشکل خود را از ایشان درخواست نمودند. حضرت ولیّ عصر علیه السلام در پاسخ فرمودند:

«ای جماعت شیعه! چه چیز موجب گشته که در وجود ما شک و تردید

کنید و در حیرت باشید؟ آیا فرمایش خداوند متعال را در قرآن کریم

۱. مصباح المنیر: (شکل دوم نماز جناب جعفر).

۲. احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۳۰۹.

نشیده‌اید که فرموده است^۱: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، فرمان خدا و رسول گرامی او و صاحبان امر (ولایت) را اطاعت کنید»^۲.

عشق به امام (ع)

امام زمان علیه السلام در پاسخ به نامه جمعی از شیعیان، ابتدا آنان را به رعایت تقویٰ توصیّه، سپس می‌فرمایند: «در برداشتن پرده از اسراری که بر شما پوشیده است، تلاش نکنید و از راه راست منحرف نشوید و به راست و چپ متمایل نگردید. هدف و مقصود خود را بر اساس دوستی و محبت ما (اهل بیت) انتخاب کنید و راه روشن (ولایت) را دنبال نمایید. پس آنچه لازمه محبت و نصیحت بود، به شما گفتم و خداوند بر من و شما گواه باشد. و (بدانید) که اگر نسبت به شما محبت نداشتیم و بخاطر ترحم و شفقت نبود، حتماً سخن گفتن با شما را ترک می‌کردیم و البته که تعدی ستمگران پرخور به حقوق ما، برای ما امتحان است...»^۳.

در انتظار یار

امام زمان علیه السلام در قسمتی از پاسخ خود به نامه اسحق بن یعقوب فرموده‌اند:

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. غیبت طوسی.

۳. غیبه شیخ طوسی.

«... و اکثرُوا الدَّعَا بتعجیل الفرج، فإِنَّ ذلک فرجکم ...»^۱. یعنی: «برای تعجیل در امر ظهور و فرج ما بسیار دعا کنید که فرج شما در همین دعا کردن است...».

البته بحث دعا برای فرج امام زمان علیه السلام، مورد تأکید ائمه اطهار علیهم السلام نیز بوده است که در اینجا با توجه به روایات این باب، به چند مورد از آثار و برکات دعای فرج اشاره می‌نماییم:

نجات از گمراهی، تقرّب به خداوند (زیرا ائمه اطهار علیهم السلام وسیله تقرّب الی الله هستند)، توفیق انجام دستورات دین، امکان تشرّف به محضر مبارک امام عصر علیه السلام، رفع بلا و وسعت رزق و روزی و بهره‌مندی از عنایات حضرت حق، نورانیت دل و قلب، نصرت امام با زبان (که از مصادیق دفاع از اهل بیت است)، ثبات (قلبی) در دین، یاری و تأیید الهی در انجام عبادات، آمرزش گناهان و نیز تبدیل گناهان به حسنات، در امان بودن از تشنگی شدید و آزار دهنده روز قیامت و...^۲.

توسّل به مهدی (عج)

جناب شیخ علی رشتی نقل کرده است:

در حین بازگشت از زیارت امام حسین علیه السلام، از راه رودخانه فرات به

۱. غیبه شیخ طوسی.

۲. بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۲۵۷ - عدة الدّاعی: ص ۲۳۸ - اصول کافی: ج ۲، ص ۲۰۶ - امالی

شیخ صدوق: ص ۵۹ - تفسیر برهان: ج ۱، ص ۴۶۹ - وسائل الشیعه: ج ۴، ص ۱۱۴۶.

نجف اشرف می رفتم و در کشتی کوچکی که سرنشینان آن همگی اهل حله بودند، سوار شدم، در بین راه، سرنشینان کشتی به لهو و لعب و مزاح مشغول شدند، مگر یک نفر از همراهان ایشان که آثار وقار و متانت در او مشاهده می شد و همراهانش به مذهب او ایراد می گرفتند، ولی در حین غذا خوردن با هم همراه بودند. من بسیار متعجب شدم، اما مجال پرسش جریان او را نداشتم تا اینکه به جایی رسیدیم که آب کم بود و باید پیاده می شدیم و مقداری از راه را در کنار شطّ می رفتیم. در همین وقت، من به آن شخص نزدیک شدم و کم کم در مورد مذهب و همراهانش از او پرسش کردم. او گفت: اینان از خویشان من هستند و از اهل سنت می باشند. پدرم نیز بر مذهب ایشان بود، ولی مادرم شیعه. من هم سنی بودم، ولی به برکت وجود حضرت حجّت شیعه شدم.

از چگونگی شیعه شدنش سؤال کردم، گفت: اسم من «یاقوت» است و شغل من در حله، روغن فروشی بود. در یکی از سالها برای خرید روغن، از حله خارج شدم و نزد بادیه نشینان عرب رفتم و آنچه لازم بود، خریدم و با گروهی از اهل حله بازگشتم. در یکی از منازل بین راه اطراق کردیم و من خوابیدم. وقتی بیدار شدم، همه رفته بودند و راه هم در صحرای بی آب و علفی بود که درّنگانی بسیار هم در آن وجود داشت و از آبادانی هیچ خبری نبود. به عجله حرکت کردم تا خود را به آنها برسانم، ولی راه را گم کردم و گرفتار تشنگی و بی غذایی و حیوانات درّنده شدم و بسیار ترسیدم. هرچه به خلفا و مشایخ خود استغاثه کردم، خبری نشد. چون خیلی مضطرب شده بودم، به یاد حرف مادرم افتادم که می گفت: ما امام زنده ای

داریم که کنیه اش «ابو صالح» است و گمشدگان را هدایت می کند و به فریاد درماندگان می رسد. پس با خدا عهد کردم که من به او استغاثه می کنم؛ اگر مرا نجات داد، به مذهب مادرم مؤمن می شوم. پس او را صدا زدم و به او استغاثه کردم. ناگهان دیدم شخصی که عمامه سبزی بر سر دارد، کنار من راه می رود. راه را به من نشان داد و دستور فرمود که به مذهب مادرم درآیم و فرمود: «بزودی به قریه ای می رسی که اهل آنجا همه شیعه اند». گفتم: یا سیدی، تا آن قریه با من نمی آید؟ فرمود: «نه، زیرا هزاران نفر در اطراف بلاد به من استغاثه نموده اند و باید ایشان را کمک کنم و نجات دهم». سپس از نظرم غایب شد.

کمی که رفتم به آن قریه رسیدم، در حالیکه مسافت تا آن قریه زیاد بود و آن گروه همراه من روز بعد به آنجا رسیدند. هنگامیکه به حله رسیدم، نزد فقیه کامل، جناب سید مهدی قزوینی علیه السلام رفته، قصه ام را نقل نمودم و از او معالم دین و مذهب تشیع را آموختم و از او درباره عملی که دوباره بتوانم به دیدار حضرت مهدی علیه السلام نائل شوم، سؤال کردم و ایشان فرمود: چهل شب جمعه، امام حسین علیه السلام را زیارت کن. من به این عمل مشغول شدم و هر شب جمعه به کربلا می رفتم، تا آنکه یک جمعه به چهل شب مانده، روز پنجشنبه از حله به کربلا رفتم. وقتی به دروازه شهر رسیدم، دیدم کسی را بدون گذرنامه راه نمی دهند و من نه گذرنامه داشتم و نه پول تهیه آنرا. متحیر مانده بودم که ناگاه حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که در لباس طلاب عجم بودند و عمامه سفیدی بر سر داشتند. فوراً به ایشان استغاثه کردم. ایشان آمدند

و دستم را گرفته، به شهر داخل کردند و مأموران ما را ندیدند. و دیگر آن حضرت را ندیدم^۱.

انجام وظیفه

آقا میراز حسن کرمانشاهی علاوه بر احاطه بر علوم متداول عصر، در علوم ریاضی، طب، حکمت مشاء و اشراق، فلسفه ملاصدرا، عرفانیات، علوم عقلی و نقلی و اخلاق، فرید زمان خود بود، او می فرماید:

«روزی در مدرسه سیدنصرالله (ظاهراً در تهران بوده است) نشستیم بودم. طلبه‌ای ژنده‌پوش و ژولیده موی، مستقیماً نزد من آمد و گفت: آقا میرزا، کلید حجره شائزده را به من بده و از امروز منطق بوعلی برایم بگو. من که گویی چاره‌ای جز پذیرش خواسته‌اش نداشتم، فوراً پذیرفتم و کلید آن حجره را دادم و منطق را شروع کردم، در حالیکه منطق گفتن کار یک طلبه فاضل بود و من سالها بود که از تدریس آن فارغ شده بودم.

مدتی برای او درس گفتم. یک شب خانواده‌ام از کثرت مطالعه من ناراحت شد، اما من به ناراحتی او پاسخ نگفتم. شب بعد هرچه دنبال کتاب منطق گشتم، آنرا پیدا نکردم. دو، سه روز بی مطالعه درس گفتم، تا اینکه یک روز آن طلبه به من پرخاش کرد که ای شیخ چرا بی مطالعه درس می‌گویی؟ به او گفتم که کتابم را گم کرده‌ام. گفت: خانمت آنرا در محل

۱. در ساحل انتظار: ص ۶۴.

رختخواب‌ها و زیر رختخواب سوم پنهان کرده است. از اطلاع او بر داستانم شگفت زده شدم و کتاب را همانجا یافتم. بالأخره به طلبه گفتم: تو کیستی؟ گفت: کسی نیستم. گفتم: روزی که آمدی، مستقیماً بر من وارد شدی و نام مرا بر زبان بردی و کلید حجره شائزده را که خالی بود، خواستی و درخواست منطق بوعلی کردی و امروز از جای کتاب خبر دادی، و اینهمه بی علت نیست، داستان را برایم بگو.

آن طلبه گفت: طلبه‌ای هستم از اهالی دهات شاهرود. پدرم عالمی زاهد و خدمتگزاری مخلص بود که تمام امور دینی اهل روستا را بر عهده داشت او میل زیادی به درس خواندن من داشت، ولی من بر خلاف میل او، روزگار را به خوشگذرانی سپری کردم. بالأخره پدرم پس از سالیانی دراز که به مردم خدمت کرد، از دنیا رفت. پس از پایان مراسم ختم پدرم، مردم جمع شدند و لباس او را بر تنم پوشانده، مسجد و محرابش را به من واگذار نمودند. دو، سه سالی نماز خواندم، سهم امام علیه السلام گرفتم، هدایای مردم از قبیل گوسفند و روغن و ماست و پنیر و پول را قبول کردم و غاصبانه بدون استحقاق خوردم و مسائل دینی را از پیش خود برای مردم می‌گفتم.

روزی به فکر فرو رفتم که طی طریق بدین اشتباه تا کی؟ چند روز دیگر عمرم بسر می‌آید و به دادگاه برزخ و قیامت می‌روم، جواب حق را در برابر این وضع چه خواهم داد؟ لذا تصمیم خود را گرفتم و از تمام مردم دعوت کردم که روز جمعه، برای امر مهمی به مسجد بیایند و همه آمدند. روی منبر رفتم و وضع خود را بازگو کردم و از ناحق گرفتن وجوهات تا اشتباه گفتن

مسائل، همه را گفتم. مردم مرا از منبر به زیر آوردند و تا قدرت داشتند مرا ضرب و شتم کردند، پس از آن با لباسی پاره و مندرس و بدون وسیله، با پای پیاده بسوی تهران حرکت کردم.

در سرازیری راه تهران به شخص محترمی که آثار بزرگی از ناصیت او پیدا بود، برخورددم. او مرا به اسم صدا کرد و آدرس شما و مدرسه را به من داد و اینک هم اکثر روزها او را می بینم و با او هم غذا می شوم. مسأله کتاب منطق و محل اختفاء آنرا هم او به من گفت.

میرزای کرمانشاهی که از گفته های او متعجب شده بود و آثار الهی مبارزه با نفس و ترک هوی را در آن طلبه می دید، دریافت که این شخص با وجود مقدس امام عصر علیه السلام روبرو شده و حضرت را شناخته است.

لذا به او گفت: ممکن است از دوست خود اجازه بگیری تا لحظه ای به شرف ملاقات او نائل شوم. طلبه گفت: این کار مشکلی نیست، من او را می بینم و زمینه ملاقات تو را با وی فراهم می سازم.

چون روز دیگر شد، طلبه شاهرودی گفت: دوست من به تو سلام رساند و گفت: شما مشغول تدریس باشید.

میرزا گفت: این بار نیز اگر او را دیدی، اجازه بگیر که من فقط از دور جمال مبارکش را زیارت کنم. گفت: مانعی ندارد. رفت که اجازه بگیرد، دیگر باز نگشت و مرا در حسرت دیدارش خون جگر کرد^۱.

۱. در ساحل انتظار: ص ۷۰.

بیان نعمت‌ها

«نمی‌دانم چکار کنم، بروم یا نروم؟ این مرد یزدی همراه و همسفر و دوست من شده است و حالا اینگونه در بستر بیماری افتاده و مرضش شدت یافته، انگار در حالت احتضار است! خدایا! چه کنم؟ اگر نروم، چگونه خودم را راضی کنم؟»

پیش از این بیست و چهار بار توفیق زیارت آقا اباعبدالله علیه السلام را پیدا کرده‌ام و زیارت عرفه را در کربلا خوانده‌ام. اگر امسال این توفیق از من سلب شود... نه! نه! باید هر طوری که شده خودم را به کربلا برسانم. ولی او را چه کنم؟ دوستم را تنها بگذارم؟ این مرد بیمار و غریب را؟...؛ این اندیشه بسرعت از مغز استاد جعفر نعلبند اصفهانی گذشت. او سرانجام تصمیم خود را گرفت.

این بود که برای خدا حافظی به بالین پیرمرد یزدی رفت. ناگهان اشک بر پهنه صورت زرد و نحیف پیرمرد، دوید. او خطاب همسفرش، نعلبند اصفهانی، گفت: «گوش کن رفیق! من بیشتر از یک ساعت دیگر زنده نیستم! پس از مرگ من، این الاغ و همه وسایل من، مال تو باشد. فقط از تو می‌خواهم به هر شکلی که شده مرا با همین الاغ به کرمانشاه ببری و از آنجا به کربلا منتقل کنی!». لحظاتی بعد مرد یزدی نگاه ملتسانه دیگری به چهره دوستش انداخت و به آرامی جان داد.

خواسته‌های مرد، در گوش استاد جعفر طنین‌انداز شد. او بلافاصله جسد همراهش را بر روی الاغ بست.... اما جنازه گاهی به این

طرف و گاهی به آن طرف می افتاد. تنهایی نیز برایش وهم انگیز شده بود. لبانش را به ذکر صلوات طراوت بخشید، آنگاه سر به آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا، کمک کن». بعد هم با دلی شکسته و چشمانی اشکبار با خودش زمزمه کرد: «یا ابا عبدالله، با زائر شما چه کنم؟ نه نمی توانم او را رها کنم و بگذرم و بنا به خواسته خودش، جسد او را نزد تو بیاورم».

در این هنگام، چشمش به دور دست خیره شد و با خود گفت: «آیا درست می بینم؟». آری، او درست می دید! چهار سوار بسویش پیش می آمدند. آنها نزدیک و نزدیکتر شدند. یکی از آنان که از همه بزرگتر به نظر می رسید، پیش آمد و به وی گفت: «استاد جعفر، با زائر جدّ ما چه می کنی؟». استاد جعفر با کمی مکث پاسخ داد: «قربانتان شوم، از دستش درمانده شده ام. می فرماید چه کنم؟»

اکنون آن سه سوار دیگر هم که پیاده شده بودند، در برابرش بودند. در این وقت یکی از آنان، نیزه خود را در گودالی که آب آن خشکیده بود، فرو بُرد و بیرون آورد. استاد جعفر با شگفتی چشمهایش را می مالید و بعد جوشش آب را در گودال، بخوبی دید....

جنازه غسل داده شد و استاد جعفر همراه با آن چهار نفر، بر جنازه پیر مرد نماز خواند. آنگاه آنان جنازه را محکم روی الاغ بستند و ناگهان ناپدید شدند! استاد جعفر هم راهش را گرفت و پیش رفت. او یکباره به خود آمد و دید که از قافله های قبلی سبقت گرفته. اندکی بعد هم به کربلا رسید. عده ای اطرافش را گرفته، ماجرای او را پرسیده، از او

خواستند که علت زود رسیدنش را بیان کند. او هم آنچه را که بر وی گذشته بود، بازگو کرد....

سرانجام روز عرفه فرا رسید و استاد جعفر نعلبند اصفهانی به حرم مشرف شد، اما اتفاق عجیبی برایش پیش آمد. او با شگفتی تمام، مردم را به شکل حیواناتی مانند گرگ و سگ و خوک و... می دید و فقط بعضی ها را بصورت انسان مشاهده می کرد. تعجبی آمیخته با نوعی وحشت، سراسر وجودش را برگرفت.

تمام آن روز مردم را به همین گونه می دید، ولی روز بعد که به حرم رفت، همچنان مردم را به شکل خودشان مشاهده می کرد. از همانجا تصمیم گرفت که دیگر در روز عرفه مشرف نشود! هنگامی که وی این ماجرا را برای دیگران باز می گفت، بدگویی و سرزنش نثارش می کردند، به همین جهت تصمیم گرفت که دیگر با کسی در این مقوله سخن نگوید.

یک شب که استاد جعفر مشغول خوردن شام بود، صدای در بلند شد. وقتی در را باز کرد، شخصی که پشت در بود، پیام داد که آقا تو را طلبیده اند! استاد جعفر به همراه آن شخص روانه مسجد جامع شد و دید که حضرت صاحب الامر علیه السلام روی منبر بلندی نشسته اند و جمعیت در مسجد موج می زد.

استاد جعفر، زیر لب زمزمه کرد: «اوه! از میان این جمعیت، چگونه می توان به خدمت ایشان رسید؟». در این هنگام، آقا به وی فرمودند: «جعفر، جلوتر بیا!» و استاد جعفر شگفت زده و مبهوت پیش رفت. آنگاه

امام علیه السلام به وی فرمودند: «چرا آنچه را که در راه کربلا دیده‌ای، برای مردم نقل نمی‌کنی؟». او گفت: نقل می‌کردم آقا، از بس که بدگویی می‌کردند، دست از گفتن کشیدم!». آقا فرمودند: «تو کاری به حرف مردم نداشته باش. آنچه را که دیده‌ای، بیان کن تا همه مردم بفهمند که به زائر جدمان، حضرت سیدالشهداء علیه السلام چقدر لطف و محبت داریم!...»^۱.

۱. مجله زائر: بهمن ۷۷.

حُسن ختام

نور در لسان نور

در پایان این مجموعه، بخشی از دعای نورانی حضرت ولیعصر ارواحنا فداه را می‌آوریم تا هم حسن ختامی باشد مشک افشان، و هم آموزشی باشد برای همگان، در کیفیت مناجات با خالق منان.

رَبِّ مَنْ ذَا الَّذِي دَعَاكَ فَلَمْ تُجِبْهُ وَمَنْ ذَا الَّذِي سَأَلَكَ
فَلَمْ تُعْطِهِ وَمَنْ ذَا الَّذِي نَاجَاكَ فَخَيَّبْتَهُ أَوْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ
فَأَبْعَدْتَهُ

لَا تَمْتَحِنِي فِي هَذِهِ الدُّنْيَا بِشَيْءٍ مِنَ الْحِمَنِ وَلَا تُسَلِّطْ
عَلَيَّ مَنْ لَا يَرْحَمُنِي وَلَا تُهْلِكْنِي بِذُنُوبِي وَعَجِّلْ
خَلَاصِي مِنْ كُلِّ مَكْرُوهٍ وَادْفَعْ عَنِّي كُلَّ ظُلْمٍ وَلَا تَهْتِكْ
سِتْرِي وَلَا تَفْضَحْنِي يَوْمَ جَمْعِكَ الْخَلَائِقَ لِلْحِسَابِ يَا
جَزِيلَ الْعَطَاءِ وَالْثَوَابِ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
وَأَلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُخَيِّبَنِي حَيَوَةَ السُّعْدَاءِ وَتَمِيتَنِي
مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ وَتَقْبَلَنِي قَبُولَ الْأَوْدَاءِ

اللَّهُمَّ بِكَ أَعُوذُ وَبِكَ أَلُوذُ وَ لَكَ أَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ أَرْجُو
وَ بِكَ أَسْتَعِينُ وَ بِكَ أَسْتَكْفِي وَ بِكَ أَسْتَعِيثُ وَ بِكَ
أَسْتَقِذُّ...!

ترجمه:

بار خدایا، چه کسی دعا کرد و تو او را اجابت نفرمودی؟ و کدامیک از
بندگان دست نیاز بسوی تو دراز کرد و تو او را محروم نمودی؟ و کدام
بنده‌ای با تو مناجات کرد و تو او را مأیوس ساختی؟ و چه کسی از بندگان
تقاضای تقرب به تو را داشت و تو او را راندی؟....

مرا در این دنیا به آنچه طاقت ندارم آزمایش مکن و آنکس را که رحم
ندارد بر من مسلط نفرما و مرا بخاطر گناهانم هلاک نکن و مرا از بدیها
نجات ده. همه ستمها را از من دور کن و پرده از روی بدیهایم عقب مزن و در
روز حساب، در میان مردم رسوایم نکن. ای کسی که بخشش و عطای تو
قطعی است، از تو تمنا دارم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و مرا مانند
نیک بختان زنده کنی و مانند شهیدان بمیرانی و آنچنانکه دوستانت را
می‌پذیری، مرا نیز بپذیری....

خداوند ابه تو پناه می‌برم و به حمایت تو دل بسته‌ام، تو را می‌پرستم و به
لطف تو امیدوارم، از تو کمک می‌خواهم و خودم را به تو می‌سپارم، از تو
امان می‌طلبم و از آستان عزت تو استمداد می‌جویم....

والسلام علیکم و رحمة الله.

۱. بخشهایی از دعای علوی مصری که از زبان پُرفروغ امام عصر عجل الله فرجه درخشیدن
گرفته است.